

روسیه، دریای مازندران و استرآباد: گزارش تایلور تامسن وابسته نماینده‌گی سیاسی بریتانیا در تهران (۱۸ ربیع‌الثانی ۱۲۶۲ ه. ق/ ۱۵ آوریل ۱۸۴۶ م)

● ترجمه: دکتر محمدعلی کاظم‌بیگی
عضو هیأت علمی دانشگاه تهران

۱۱

مقدمه

برای ایران پیامد شکست در دوره دوم جنگ با دولت توسعه‌طلب روسیه مذاکرات صلحی به وساطت بریتانیا بود که به عقد معاهده ترکمنچای بین ایران و روسیه انجامید. در این مذاکرات صلح یکی از موضوعات مورد اختلاف طرفین موضوع حقوق ایران در دریای مازندران بود. پافشاری ایران شکست خورده در جنگ بر حقوق خود در آن دریا به شناسایی بخشی از آن از سوی سنت پترزبورگ منجر شد که در فصل هشتم معاهده ترکمنچای بدین شرح بازتاب یافت: کشتی‌های تجارت دولتی روس و ایران از هر دو طرف اجازه دارند که در بحر خزر و طول آن به طریق سابق سیر کرده به کنارهای آن فرود آیند و در حالت شکست کشتی از هر دو طرف امداد و اعانت خواهد شد. در باب سفاین حریبه که علم‌های عسکریه روسیه دارند، مثل سابق اذن تردد در بحر خزر دارند و به غیر از دولت روس، دولت‌های دیگر آن اذن را ندارند.^۱

بدین ترتیب فصل مذکور در مورد دریای مازندران، ضمن شناسایی حق ایران در تملک شناورهای تجاری و دریانوردی، داشتن بحریه نظامی را منحصر به دولت روسیه کرد (۱۲۴۳ ه. ق/ ۱۸۲۸).

اگر چه معاهده ترکمنچای قرار بود نقطه پایانی بر مخاصمات روسیه و ایران باشد، اما خود به

زودی سرچشمه و ابزاری برای توسعه‌طلبی و مداخلات فزاینده سنت‌پترزبورگ در ایران گردید. در کوتاه‌مدت جدی‌ترین بهره‌برداری روسیه از آن با اقدامات در دریای مازندران شروع شد که به اشغال جزیره ایرانی آشوراده در دهانه خلیج استرآباد به وسیله نیروی دریایی آن دولت انجامید (۱۲۵۸ هـ.ق/۱۸۴۲). توضیح آن که سوء مدیریت دولت مرکزی ایران در تمشیت امور داخلی از یک سو و از سوی دیگر محرومیت آن از بحریه نظامی، نافرمانی بخشی از ترکمن‌های دریانورد را به دنبال داشت که در سواحل شرقی دریای مازندران سکونت داشته و مدار معیشت ایشان ماهیگیری و تجارت بود. این قانون‌شکنها به ریاست قیامت خان که سابقه ارتباطش با روسیه و نافرمانی‌اش از دولت مرکزی به ۱۲۴۲ هـ.ق/۱۸۲۶ بازمی‌گشت، با حملات دریایی اقدام به آدم‌ربایی از روستاهای ساحلی مازندران و استرآباد می‌کردند تا به عنوان برده در آسیای مرکزی فروخته شوند.^۲ بدین ترتیب معاهده ترکمنچای، با خلع سلاح دولت ایران در دریای مازندران راه را برای ناامنی آنها و سواحل ایرانی هموار کرده بود، به ویژه آن که سیاست روسیه در استناد به معاهده مذکور و ممانعت از اقدامات دریایی دولت ایران برای جلوگیری از دزدان دریایی، عملاً عناصر قانون‌شکن را تشجیع کرده و به ناامنی دامن می‌زد. افزون آن که همین شرایط موجبات مداخله فرصت‌طلبانه روسیه را به عنوان تنها دولت دارای بحریه نظامی برای برقراری امنیت در دریا، فراهم می‌کرد. پیامد همین سیاست بود که روسیه به بهانه اعاده نظم و امنیت در دریا، به اشغال نظامی جزیره ایرانی آشوراده مبادرت ورزید. این اشغال و متعاقباً برپایی پایگاه دریایی دائمی در آشوراده که بی‌اعتنایی به تمامیت ارضی ایران و نیز مداخله آشکار در مناسبات تهران با اتباع ترکمن خود بود، فرصتی طلایی در اختیار سنت‌پترزبورگ قرار داد که در دوره ریاست خدرخان، پسر قیامت‌خان، نفوذ خود را در میان ترکمن‌های ساحل‌نشین گسترش دهد.^۳

در دوره قاجاریه، سیاست‌های دو قدرت بزرگ و رقیب؛ «روسیه» و «بریتانیا» در قبال ایران بیش از هر چیز از جایگاه استراتژیک ایران در جوار هندوستان، آسیای مرکزی، قفقاز، عثمانی و آبهای آزاد خلیج فارس و دریای عمان تأثیر می‌پذیرفت. ملاحظات و توسعه‌طلبی نظامی و نیز رقابت سیاسی این دو قدرت در هر یک از مناطق مذکور، ایران را ناخواسته در متن تصمیمات و در نتیجه مستقیماً در معرض سیاست‌های آنها قرار می‌داد. این در حالی بود که منافع اقتصادی، خود انگیزه دیگری برای رویارویی این دو قدرت در ایران بود. از این رو، آنچه پس از انعقاد عهدنامه ترکمنچای در جنوب شرق دریای مازندران رخ می‌داد، موضوعی نبود که اهمیتش بر بریتانیا که توسعه‌طلبی و اهداف استعماری خود را در همه مناطق مذکور دنبال می‌کرد، پوشیده باشد. تحولات پیش گفته در استرآباد به مفهوم گامی بلند و تلاشی عملی از سوی سنت‌پترزبورگ برای تهدید منافع بریتانیا در هندوستان و نیز دست‌اندازی به ایران و

آسیای مرکزی بود. به همین سبب، هنگامی که سر جان مک‌نیل، وزیرمختار بریتانیا در تهران، برای نخستین بار توجه لندن را به اشغال آشوراده و مداخلات روسیه در قضیه ترکمن‌ها جلب کرد (۱۲۵۸ هـ ق/۱۸۴۲)،^۴ تحت نظر گرفتن تحرکات سنت‌پترزبورگ در استرآباد در دستور کار نمایندگی بریتانیا در تهران قرار گرفت. از آنجا که تا صفر ۱۲۷۵ هـ ق/ اکتبر ۱۸۵۸ بریتانیا فاقد کنسولگری یا کارگزاری رسمی در ایالات ایرانی جنوب دریای مازندران بود، نمایندگی آن دولت در تهران ابتدا موظف شد با اعزام هر از چند گاه یکی از وابسته‌های خود به ایالات مذکور، به ویژه استرآباد، لندن را از شرایط محلی و نیز سیاست‌ها و اقدامات روسیه در آن مناطق آگاه سازد. در اجرای این تصمیم بود که در ۱۲۵۹ هـ ق/ ۱۸۴۳ کنسول کیت‌ادوارد آبوت سفری طولانی از تبریز تا دشت گرگان و ترکمن صحرا آغاز کرد. وی در پایان این سفر در گزارشی مشروح که حاصل مشاهدات و تحقیقات میدانی‌اش در گیلان، مازندران و استرآباد بود، لندن را از اوضاع منطقه و اقدامات روسیه آگاه ساخت.^۵ اگر چه این گزارش انتشار نیافته است، یکی از همراهان آبوت به نام و. هولمز مشاهدات و تجربیات سفر مذکور را به شکل یک سفرنامه منتشر کرد (۱۲۶۱ هـ ق/۱۸۴۵).^۶

ایالت استرآباد، منطقه‌ای غنی در جوار دریای مازندران، خراسان و آسیای مرکزی بود که افزون بر امکاناتی بالفعل چون بندر گز، آب و آذوقه و راه زمینی بندر گز - استرآباد - شاهرود، چند رود شرقی - غربی داشت که بالقوه برای حمل و نقل قابل استفاده بودند. این مزایا استرآباد را منطقه‌ای استراتژیک می‌کرد که به سبب سوء اداره و تفاوت‌های قومی - مذهبی ضربه‌پذیر نیز بود. روسیه با داشتن بحریه و تسهیلات بالفعل ترابری در دریای مازندران، در صورت نفوذ و استیلا بر چنین منطقه‌ای، راه پیشروی نظامی خود را افزون بر تهران، به سوی هندوستان و آسیای مرکزی هموار می‌کرد. از این رو حساسیت لندن که تنها چند سال قبل و به عنوان اقدامی پیشگیرانه برای دفاع از مستعمره هندوستان، با پیمان‌شکنی و توسل به نیروی نظامی موجبات جدایی هرات را از ایران فراهم آورده بود، اقتضا می‌کرد که به تحولات محلی در استرآباد توجه ویژه به عمل آورد. به همین سبب تحت نظر گرفتن تحرکات روسیه در جنوب شرق دریای مازندران به یکی از اولویت‌های نمایندگی سیاسی بریتانیا در تهران تبدیل شد. کلنل شیل، وزیرمختار بریتانیا در ایران، در دسامبر ۱۸۴۵/ محرم ۱۲۶۱ هـ ق یکی دیگر از وابسته‌های نمایندگی، موسوم به تیلور تامسن، را با دستورالعمل مشخص به سواحل جنوبی دریای مازندران فرستاد. حاصل مشاهدات و تحقیقات میدانی تامسن در اقامت و سفرهای چندماهه‌اش در استرآباد گزارشی بود به تاریخ ۱۵ آوریل ۱۸۴۶ که به کلنل شیل ارائه شد.^۷ چنین می‌نماید که محتوای این گزارش، آن اندازه هشداردهنده بود که وزیرمختار بریتانیا یک سال بعد کنسول آبوت را مجدداً به منطقه اعزام کند.

گزارش سفر اخیر کنسول آبوت که این بار از طریق مازندران به استرآباد رفته بود، برخلاف گزارش سابق او مشروح نیست و پیش از این منتشر شده است.^۸

گسترش مناسبات ایران و غرب در سده ۱۳ ه.ق/ ۱۹ م با افزایش تولید اسناد و کتب غربی در مورد ایران همراه بوده است. در میان منابع غربی، ترجمه سفرنامه‌ها، قطع نظر از ماهیت و اعتبار مطالب و نیز انگیزه و اطلاعات نویسندگان، بیش از سایر مواد خام مورد توجه علاقمندان ایرانی مطالعه عصر قاجاریه قرار گرفته است. از همین رو، گزارش‌های دیپلمات‌ها و مأموران غربی درباره سفرهای داخلی ایشان در ایران مغفول واقع شده‌اند، به ویژه آن که این منابع مهم به شکل اصلی و انتشار نیافته در آرشیوها نگهداری می‌شوند. اثر حاضر ترجمه گزارش تایلور تامسن است که به مقوله اخیر تعلق دارد.

اگر چه گزارش حاضر، حاصل سفر تامسن به استرآباد است، از این جهت با سفرنامه‌های متعارف تفاوت دارد که گزارشی رسمی از یک مأموریت هدفمند سیاسی و موردی بوده و ماهیتی صرفاً اداری دارد. تفاوت مفادش با سفرنامه‌های متعارف بدین سبب است که مراد از نگارش آن، پاسخ به سئوالات و نکاتی معین است که لندن خواهان اطلاع از آنها بود. محتوای این گزارش که نویسنده آن نه یک سیاح تاجر که یک دیپلمات آشنا با ایران و مسائل مربوط به آن است، نه یک جنگ مشحون از مطالب غث و ثمین بلکه آمیزه‌ای از «اخبار اطلاعاتی»، واقعیات عینی و نیز تحلیل و نتیجه‌گیری نگارنده است که از هم تفکیک شده‌اند. مطالب این گزارش از جهاتی چند جای توجه دارد: گذشته از ارائه آگاهی‌های دسته اول درباره سیاست‌های توسعه‌طلبانه و مداخله‌جویانه روسیه در ایران، دریای مازندران و آسیای مرکزی و نیز دیدگاه بریتانیا راجع به این سیاست‌ها، حاوی اطلاعات مفیدی در مورد استرآباد و هشپاری سیاسی اهالی آن در مورد سیاست‌های آن دو دولت و نیز نقش قدرت نظامی روسیه در گسترش نفوذ سنت پترزبورگ در میان ترکمن‌های دریانورد است. افزون بر این، ضمن فراهم آوردن امکان سنجش اعتبار تواریخ رسمی ایران، اطلاعاتی تکمیلی را درباره رویدادهای عصر محمدشاه (۱۲۶۴-۱۲۵۰ ه.ق / ۱۸۳۴-۱۸۴۸) عرضه می‌دارد که نسبتاً کمتر شناخته شده است.

در پایان سخن شاید ذکر سرنوشت دو چهره نقش‌آفرین در رویدادهای استرآباد به وقت سفر تایلور تامسن بجا باشد. حاکم استرآباد، شاهرخ‌خان پسر ظهیرالدوله ابراهیم‌خان قاجار، چندی پس از برکناری از منصب خود (۱۲۶۲ ق/ ۱۸۴۶)، ابتدا به جمع یاران حسن‌خان سالار پیوست که شورش او در خراسان، یکی از دغدغه‌های دولت ایران در واپسین سال سلطنت محمدشاه شده بود؛ وی در پی عدم موفقیت سالار به امیر بخارا پناه برد (۱۲۶۳ ه.ق/ ۱۸۴۷).^۸ دیگر آن که ترکمن شورشی، خدرخان نیز برخلاف سنت ترکمنها نهایتاً از سکونت در یورت خویش در

روسیه، دریای مازندران و استرآباد...

حسنقلی/حسینقلی دست کشید و علناً در پایگاه دریایی روسیه در جزیره اشغالی آشوراده ساکن شد تا وابستگی اش به بیگانگان، بیش از پیش آشکار شود.^۹
[ترجمه گزارش] تایلور نامسن به کلنل شیل، مورخ ۱۵ آوریل ۱۸۴۶، پیوست مکتوب کلنل شیل به آبردین، شماره ۵۰، به تاریخ ۴ می ۱۸۴۶

«سر

پس از دیدن نواحی مختلف مذکور در دستورالعمل مورخ ۲۰ دسامبر [۱۸۴۵] جنابعالی، افتخار دارم که نتیجه مشاهدات خود را جهت ملاحظه تقدیم نمایم. پیش از پرداختن به وضع کنونی امور در ایالت استرآباد و موقعیتی که روسیه در حال حاضر در آنجا دارد، شاید ارائه ویژگی های آماری و جغرافیایی مربوط به آن ایالت و [نیز] تشریح شرایط و برخی رسوم موجود میان قبایل بیابانگرد ساکن در صحرایی که مرزهای شمال و شرق آنجا را تشکیل می دهد، با موضوع بی ارتباط نباشد.

استرآباد ایالتی وسیع نیست. طول آن حداکثر به ۱۰۰ مایل و عرضش بین ۴ تا ۴۰ مایل متغیر است. در حال حاضر جمعیت و ثروتش در مقایسه با مناطقی که این ایالت در صورت توسعه مناسب می داشت، به مقدار زیادی کاهش یافته است. قبایل بیابانگرد یموت و گوکلان وابسته به دولت ایران هستند و مجموع درآمد سالانه دولت از این ایالت تنها ۱۲۰۰۰ تومان یعنی کمتر از ۶۰۰۰ پوند است. از این مبلغ، ۶۰۰۰ تومان را قبیله گوکلان به تنهایی و ۶۰۰۰ تومان دیگر را قبیله یموت و اهالی فارس استرآباد می پردازند. بنا بر اظهارات، نیروی مسلح ایالت جدای از ترکمنها، به ۱۵۰۰۰ تنفگچی بالغ می شود، اما به سبب اختلاس مواجب ایشان به وسیله خوانین روستاهای تیول، جای تردید است که در هرگونه وضعیت فوق العاده حتی نیمی از این تعداد را بتوان گرد آورد که به گونه ای مناسب مسلح باشند.

در حال حاضر تنها یک شهر در این ایالت وجود دارد که استرآباد است، اما مخروطه های وسیع و متعدد با تعداد کثیر روستاهای متصل به هم نشان از زوال استرآباد از عصر نادرشاه و آغامحمدخان دارد. از این خرابه ها می توان به عنوان آق قلعه، جیوانی قلعه، پرز، شهرک و جرجان یاد کرد که هر یک به مقدار زیادی بر توابع شهر استرآباد می افزایند. هم اکنون شهر استرآباد در وضع بسیار بدی قرار دارد. حصارش در چنان شرایط خرابی است که دستجات ترکمن بیش از یک بار از شکاف های آن عبور کرده و مردم را از خیابان ها ربوده اند. به نظر می رسد که تجارت شهر نیز در حداقل باشد و به من گفته شده که در صورت نیاز، فرد پس از تأخیر قابل ملاحظه و زحمت بسیار می تواند دو یست یا سیصد تومان پول فراهم آورد. درآمد مقرر شده از سوی دولت برای استرآباد اگر چه اندک است، دشواری گردآوری اش دست کم در مورد جمعیت

فارس آن هر سال بیشتر می‌شود.

این سرزمین جایگاه اصلی آن شاخه از ایل قاجار است که خاندان سلطنتی کنونی به آن تعلق دارد. این ایل، همان‌گونه که طبیعتاً از اکثریت طایفه سلطنتی انتظار می‌رود، در گذشته به سبب دلبستگی به شاه و در دوره اخیر به خاطر شدت تعصب به امور دینی شاخص بوده است. هم‌اکنون چنین می‌نماید که در نتیجه ظلم و اجحاف از سوی حکام ایالت و بی‌توجهی دربار به شکایاتشان، این دو عامل سریعاً از دست می‌رود. تنها این دو عامل است که این مردم را به ادامه حمایت خاندان قاجار و ادار می‌کند و هنگامی که نابود شود، ایشان برای بهبود شرایط خود از نخستین فرصت سریعاً برای تغییر حکام استفاده خواهند کرد.

سرزمین استرآباد از بابت شرایط اقلیمی و خاک به گونه‌ای طبیعی برای تولید وافر هر آنچه آدمی نیاز دارد، مساعد است. در اراضی کم‌ارتفاع آن که به دریای مازندران ختم می‌شود، می‌توان برنج، پنبه، و [کرم] ابریشم را به مقدار فراوان پرورش داد. در زمین‌های مرتفع‌تر که این ایالت را از خراسان جدا می‌کند، گندم، جو و دیگر غلاتی که نیاز به آب و هوای معتدل‌تر دارد، می‌تواند به مقدار زیاد کشت شود. این در حالی است که صحرای واقع در مرز شمالی آن امکان چرای تعداد تقریباً نامحدود گوسفند و گاو را فراهم می‌آورد. این سرزمین به وسیله شمار کثیری جویبار و رودخانه بزرگ - قره‌سو، گرگان و اترک - آبیاری می‌شود. این رودها و سواحل دریا محل شنای دستجات بزرگ ماهی استروژن و آزاد است که برای آنها بازاری دائمی در روسیه وجود دارد و از فروششان منافع چشمگیر حاصل می‌شود.

۱۶

ایالت استرآباد و نیز مازندران از بابت معادن غنی هستند. این معادن در دست دولتی با درک بیشتر، موجب افزایش چشمگیر درآمد آن خواهد شد. حدود دو سال پیش این دو ایالت مورد بازدید سرهنگی از رسته مهندسی معدن روسیه قرار گرفت. از آنچه درباره این سفر آگاه شدم چنین می‌نماید که سرهنگ مذکور از غنای برخی از معادن آنها به شدت شگفت‌زده گشته بود. من خود در خلال اقامت در استرآباد از این معادن نمونه‌های بسیاری را به دست آوردم که از جمله آنها هستند: طلا، نقره، آهن محلی، مس و ترکیبی از آن،^۱ قلع و زغال‌سنگ، ترکیبی از سدیم.^{۱۱} از میان آنها احتمالاً زغال‌سنگ باید مطلوب روسیه باشد. زیرا اطمینان دارم که زغال‌سنگی که هم‌اکنون در شناورهای روسیه در دریای مازندران مورد استفاده قرار می‌گیرد، انگلیسی است. حمل زغال‌سنگ از مسافتی چنین طولانی باید به بهای آن به مقدار زیادی بیفزاید. از همین رو روسیه از منظر مالی باید در صورت امکان به شدت خواهان افتتاح یک بازار زغال‌سنگ چنین پرسود برای خود باشد.

در استرآباد زغال‌سنگ در دو محل به فراوانی یافت می‌شود: تاجر تاش - روستایی در حدود

روسیه، دریای مازندران و استرآباد...

۲۴ مایلی شمال شاهرود - و دیگری در رامیان - روستایی در حدود ۵۰ مایلی شرق استرآباد. زغال سنگ معدن تجرتاش در یک کشتی بخار روسی به صورت آزمایشی تجربه شده است. به هر حال چنین به نظر می رسد که نتیجه خیلی رضایت بخش نبود، اما از آنجا که این زغال سنگ از محل خروج لایه آن در سطح زمین گردآوری شده بود، کیفیت آن در نتیجه تماس هوا کاهش یافته بود. همچنین به درستی می توان فرض کرد که زغال سنگ مذکور بدون شستشو مورد استفاده قرار گرفته و این که کیفیت آن با افزایش عمق معدن بهبود می یابد. در سفر خود از کنار معادن مذکور عبور کردم، اما از آنجا که در آن وقت کوهستان با برف ضخیمی پوشیده بود، قادر به بررسی آنها از نزدیک نبودم. هر ۲۴۵ پوند این زغال سنگ به بهای ۴/۵-۵ قران به عرشه کشتی بخار انتقال یافته بود. بر اساس نمونه هایی که به دست آوردم، از لحاظ کیفیت زغال سنگ رامیان بر زغال سنگ تجرتاش برتری دارد و مزایای نزدیکی محل آن نیز برای بازار روسیه خیلی بیشتر است.

هزینه این زغال سنگ در سختی استخراج آن از معدن نیست بلکه در حمل آن است. در مورد زغال سنگ تجرتاش هزینه حمل می تواند هشت برابر مخارج استخراج آن باشد. از رامیان تا نزدیک ترین جا به محلی قابل کشتیرانی در رود گرگان تنها مسافتی کوتاه در سرزمینی هموار است. زغال سنگ آن می تواند به بهایی شاید کمتر از $\frac{4}{3}$ و $\frac{4}{5}$ قیمت زغال سنگ تجرتاش به دهانه رود گرگان انتقال یابد. به هر روی چنان که تشریح خواهد شد این تجارت تنها بر اساس شرایطی که ذکر کردم و هنگامی راه خواهد افتاد که استیلای کامل بر شاخه های قبیله یموت که در طول کناره رود مذکور ساکن هستند، تحقق یابد.

ایالت استرآباد به هفت بلوک بدین شرح تقسیم می شود: انزان، کرد محله، سدن رستاق، استرآباد رستاق، کتول، فندر سک و کوهپایه. به استثنای بلوک اخیر، رؤسای سایر بلوکات دارای مناسبات با یک یا چند طایفه ترکمن هستند که در همسایگی شان در صحرا اویه دارند. این مناسبات که با توجه به منافع طرفین برقرار گشته است، از یک سو روستائیان را تا اندازه ای از چپاول دستجات ترکمن آسوده می کند و حتی هنگامی که اسیر شوند، رئیس روستا به سبب تفاهم با خان ترکمن، اطلاعاتی به دست می آورد که او را قادر می سازد که با دستگیر کردن ترکمن ها، اقدام ایشان را با مقابله به مثل پاسخ گوید که در این صورت اسرای طرفین مبادله می شوند. از سوی دیگر، ترکمن ها نیز در نتیجه این روابط برنج و سایر غلات را که برای آنها کاملاً به ایران وابسته هستند، به دست می آورند. اهالی فارس زبان تعداد کمی از روستاهای حومه شهر استرآباد در دامنه صحرا، تحت الحمايه برخی از خوانین ترکمن هستند. به هر حال اعتماد کمی به تداوم این مناسبات وجود دارد. هنگامی که حاکم استرآباد قدرت داشته باشد، در

مجموع ضوابط این مناسبات رعایت می‌شود؛ اما هنگامی که ضعیف باشد، مشایخ ترکمن همه اقتدار خود را در قبیله از دست می‌دهند و [در نتیجه] هر ترکمنی که بخواهد، خود را در غارت آزاد می‌داند و هر زمان که فرصت دست دهد، آدم‌ربایی می‌کند.

ترکمن‌های مرزهای شمال و شرق استرآباد به دو قبیله متمایز یموت و گوکلان تعلق دارند که هر دو قبیله مسلمان و اهل تسنن هستند. شمار یموتها بیش از گوکلانها است. قبیله یموت حدود ۲۰۰۰۰ خانوار شمارش می‌شوند در حالی که گوکلانها بیش از ۶۰۰۰ خانوار نیستند. سرزمین قبیله گوکلان از سنجار در چند مایلی فندرسک آغاز شده و در شرق تا اراضی محل استقرار طایفه تکه در دره گز ادامه دارد. اگر چه گوکلانها در حال حاضر نافرمانی می‌کنند، به نظر دولت ایران قبیله‌ای نسبتاً آرام و صلح‌جو هستند که به اسیر کردن و فروش مسلمان‌های شیعه عادت چندانی ندارند؛ تا زمانی که در معرض اجحافات زیاد حاکم استرآباد قرار نگیرند، ندرتاً در شورش آشکار علیه دولت ایران مشارکت می‌کنند. با وجود این، عدم تمایل ایشان به اسیر گرفتن نباید به تنفر از اشتغال به برده‌فروشی نسبت داده شود؛ این عدم مبادرت به سبب توجه به منافع مالی خودشان ناشی می‌گردد. زیرا برای یک نیروی نظامی دولت ایران سرزمینی که گوکلانها در آن ساکن هستند نسبت به محل زندگی یموتها دست‌یافتنی‌تر است. اگر چه ایشان نیز همانند طوایف بیابانگرد یموت مردمی کاملاً چادرنشین هستند، ثروت و معیشت اصلی ایشان از کشاورزی و بدین ترتیب منافعشان همانند اهالی یکجانشین شهرها و روستاها از زمین است. در نتیجه بر حسب ضرورت بیش از کوچ‌نشینان سبک‌بار مجبور به اطاعت از خواست دولت ایران هستند.

خاک منطقه‌ای که گوکلانها در آن ساکن‌اند، فوق‌العاده حاصلخیز است و به وسیله جویبارهای متعددی که به رود گرگان می‌ریزند، به خوبی آبیاری می‌شود. این ویژگی شرایط را برای کشت مقادیر زیادی برنج تسهیل می‌کند که محصول عمده این سرزمین است. در آنجا افزون بر برنج، جو و گندم نیز به مقدار زیاد کشت می‌شود، اما از آنجا که این غلات از اراضی دیم و بدون آبیاری مصنوعی به دست می‌آید، محصول آنها وابسته به مقدار بارانی است که در فصول بهار و تابستان می‌بارد. گاهی اوقات، هنگامی که بارش فراوان است، محصول تا بدانجا زیاد می‌شود که بیش از نیاز جمعیت ترکمن و احتیاج نواحی مجاور در خراسان است. در چنین فصلی، ۲۰ من تبریز جو از سوی کشاورزان ترکمن به قیمت یک شیلینگ به فروش می‌رسد، اما خریداری پیدا نمی‌کند. به هر حال به طور کلی چنین به نظر می‌رسد که مقدار کشت گندم و جو به متوسط مصرف سالانه قبیله بستگی داشته باشد، نه به صادرات.

به هر روی، قطعات بزرگی از اراضی زیر کشت نمی‌رود و این محصول تنها در اراضی

خشک کاشته می‌شود. در نتیجه کمیت تولید غلات به مصرف جمعیت قبیله محدود است و برای مازاد آنها تقاضایی نیست.

گوکلانها افزون بر غلات، سالانه حدود ۱۰۵۹-۹۰۸ من تبریز ابریشم نیز تولید می‌کنند، اما در میان این مردم هنر تهیه نخ از پيله تا بدان حد نازل است که به هیچ‌وجه مناسب صادرات نیست و ابریشم تولیدی در میان خود ایشان مصرف می‌شود. زنان قبیله آن را به منسوجات مورد نیاز خود تبدیل می‌کنند. دولت ایران از این منبع مبلغ اندکی درآمد دارد. حدود ۳۵۰ خانه کرم ابریشم پرورش می‌دهند و از هر خانه در مجموع ۹ شیلینگ مالیات گرفته می‌شود.

محصول کشاورزی اصلی گوکلانها برنج است که به مقدار زیاد کشت می‌کنند، هر چند که در صورت وجود تقاضا، برنج بیشتری می‌تواند زراعت شود. برنج مازاد بر مصرف قبیله به خراسان صادر می‌گردد که در آنجا بازاری آماده پیدا می‌کند. در مدت اقامت در میان طایفه چکر از قبیله گوکلان، چندین کاروان اسب از حوالی بجنورد در آنجا بودند و برنج فراوانی می‌خریدند. به نظر چند تن از آگاهان ترکمن، گوکلانها با بذر برنجی که هم‌اکنون می‌پاشند، قادر هستند نه تنها همه اهل قبیله خود بلکه تمام جمعیت شهری همانند تهران را تدارک کنند. احتمالاً این اظهارات می‌تواند مبالغه‌آمیز باشد، اما از مردمی ناآگاه از محاسبه مانند ترکمنها، به دست آوردن حتی یک تخمین صحیح درباره منابع سرزمینشان تقریباً غیرممکن است.

۱۹

سرزمین گوکلانها جنگل نیز دارد که اکثر درختان آن بلوط است؛ ولی در سراسر این ناحیه هیچ دشواری برای حمل توپخانه وجود ندارد. آگاه شدم که از آنجا راهی به بجنورد و راهی دیگر به بسطام منتهی می‌شود. اگر چه این راهها از بخش‌هایی کوهستانی عبور می‌کنند، اما برای انتقال تدارکات نظامی و وسایل نقلیه چرخدار به خوبی قابل عبور هستند.

قبیله گوکلان از این تیره‌ها تشکیل شده است: گوجک، سنج رک، کرک، چکیر بیگدلی، قرابالکان، کی و ارکلی. سفرم [در سرزمین گوکلانها] تا حدود ۹۰ مایلی شرق استرآباد، تا نقطه‌ای ادامه یافت که رفتن فراتر از آن را مخاطره‌آمیز دانستم، زیرا در صورت ادامه مسیر با قبایلی مواجه می‌شدم که با هم بیشترین توافق را برای درهم شکستن شاهرخ‌خان [حاکم استرآباد] کرده و به خود اتکا داشتند. از منظر دیگران این قبایل علیه دولت ایران در شورش بودند.

ترکمن‌های یموت از جهاتی چند با گوکلانها تفاوت دارند. این قبیله متشکل از سه بخش است که تحت عناوین شرف، چونی و کوچوک بایرام شلی شناخته می‌شوند. این بخش‌ها مجدداً به طوایفی کوچک‌تر بدین قرار منشعب می‌گردند: جعفربایی، یلخی، دوجی، بقا، قروی، بهلکه، اغورجلی که تقسیمات شرف هستند. بخش چونی متشکل از طوایف آتابای، داز، قانونوقمز،

بدرک، ایمیری، ابقدر است. طوایف آق، یاتار، کوجوک و بایرام شلی به سومین بخش تعلق دارند. از این تقسیمات فرعی، طایفه جعفربایی نه تنها از بابت تعداد بلکه به جهت ثروت و مایملک از سایر طوایف برتر است. طایفه دیگری نیز با اصلیت یموت وجود دارد که به اسامی کرک کاراکچی و کرک حرام شهرت دارند. همان گونه که از نام طایفه اخیر برمی آید، از افراد رانده و تحریم شده سایر طوایف تشکیل شده است. این طایفه از منظر دیگر یموتها بدنام محسوب می شوند، زیرا غارت های آن تنها به حمله به اموال فارس ها محدود نمی شود و هرگاه فرصت دست دهد مایملک یموت ها نیز به وسیله ایشان چپاول می شود. تقسیم دیگری نیز در هر یک از طوایف یموت رعایت می گردد که بر اساس شیوه زندگانی است که افراد پیروی می کنند. این شیوه ها تحت اسامی چمور و چاروا شناخته می شوند. چمور به ندرت محل چادر زدن خود را تغییر می دهند و اگر چنین کنند تنها برای فاصله ای نزدیک است.

منطقه ای که یموت ها در آن ساکن هستند از حسن قلی [حسین قلی] در کناره شمالی رود اترک در ساحل دریای مازندران و کناره های رود گرگان تا دهانه رود قره سو، موسوم به ملاکیله در حدود ۲۴ مایلی شمال استرآباد، می رسد. از آنجا تمام اراضی مرتعی بین این رود و رود گرگان به سوی شرق تا گنبد کاووس و خرابه های شهر جرجان را دربرمی گیرد. یموت های چمور که در سواحل دریای مازندران ساکن هستند عمدتاً به صید پرسود ماهی استروژن اشتغال دارند، در حالی که یموت های ساکن در منطقه دور از دریا، گله های بزرگ گوسفند و رمه های گاو دارند و تعداد کم شماری از ایشان نیز در اراضی محدودی برنج کشت می کنند. طوایف چاروا به راستی ترکمن های صحراگرد هستند که در زمان صلح تنها شغل و وقت ایشان چرا بردن گله های بزرگ گوسفند و گاو و اسب است. برای به دست آوردن تخمین تقریبی تعداد شترها و اسب های این طوایف بیابانگرد کوشیدم. با وجود این، پاسخ ها به سئوالاتم بی نهایت مبهم بود. چنین می نماید که تعدادی از ثروتمندترین ایشان مالک حدود ۲۰۰ اسب و شتر هستند، در حالی که افرادی که پنج تا ده اسب و شتر دارند، پرشمارند. در مورد پرسشهایم راجع به تعداد هزاران گوسفند و گاو می توانم داشته باشند، نتوانستم پاسخی جز «یک دریا» به دست آورم که تعبیری به مفهوم تعداد بسیار زیاد است. در بهار و تابستان ترکمن های چاروا به مراتع غنی چمورها می روند و با نزدیک شدن زمستان به حومه کوه های بالخان مهاجرت می کنند.

سرزمین بین رودهای گرگان و قره سو یکی از غنی ترین قطعات اراضی مرتعی است که در هر کشور جهان بتوان یافت. از ساحل دریای مازندران تا خرابه های جرجان دشتی وسیع و یکپارچه بدون کوه یا دره است؛ تپه های کوچک کم شماری در آن پراکنده اند که ویژگی دشت های شرق است. در عبور از دشت معلوم شد که لزومی برای پی گرفتن مسیری خاص

روسیه، دریای مازندران و استرآباد...

وجود ندارد جز در حومه رودها که انشعاب نهرهای متعدد و شالیزار مانعی را شکل می‌دهد. همه جا سهولت مشابهی برای عبور گاری چرخدار وجود دارد و به من گفته شده که در شرق جرجان، این سرزمین تا دره‌گز در شمال مشهد و از آنجا به مشهد همین وصف را دارد. در ناحیه جرجان که حتی در فصل زمستان هم هوا به شکلی چشمگیر معتدل است، سراسر دشت با علف انبوه پوشیده است. هنگامی که در آغاز فوریه برای اولین بار از منطقه دیدن می‌کردم، رشد بهاری این گیاه شروع شده بود. در ماه‌های آوریل و می، علف تا بدان حد زیاد است که گفته شده به ارتفاع حدود ۲۰ اینچ [می‌رسد] یا آن گونه که خود ترکمن‌ها اظهار می‌کردند علوفه چنان فراوان می‌شود که [علف موجود در زمینی به ابعاد] طول افسار اسب برای تعلیف روزانه آن کافی است. در پاییز پس از ریزش باران‌ها، علفی تازه می‌روید که علوفه کافی برای زمستان کوتاه منطقه را برای رمه‌های ترکمن‌ها فراهم می‌آورد. در ماه‌های تابستان و پاییز که گرما شدید است، همان گونه که از کثرت گیاهان می‌توان حدس زد، اهالی از تب‌های موقت و دائم شدیداً رنج می‌برند.

حسن قلی در باریکه‌ای خشکی که در نزدیکی کناره شمالی رود اترک در دریای مازندران پیش رفته، قرار دارد؛ نقطه‌ای شنی است که از بابت آب تازه کمبود دارد. خاکش به سبب نمک لم‌پزوع است، اما خربزه و هندوانه‌ای عالی تولید می‌کند که فراوان کشت می‌شوند. به هر حال هیچ گیاه دیگری در این باریکه نمی‌روید. حسن قلی تقریباً تماماً مسکن طایفه اغورجلی است که حدود ۵۰۰ خانوار هستند. چادرهای ایشان در یک محل جمع و از نوع دائمی است. حسن قلی گرچه در ساحل دریا و نزدیک مصب رودی با آب شیرین قرار دارد، گفته می‌شود که هوایش سالم‌تر از هر محل دیگری در ساحل است و در تابستان و پاییز گرما به وسیله باد مداوم از دریا معتدل می‌شود.

همه طایفه اغورجلی به بازرگانی یا صید استروژن اشتغال دارند. گفته می‌شود که حدود ۲۰۰ قایق بدون عرشه دارند که از بیشتر آنها برای حمل نفت از جزیره چرکن به مازندران و سنگ نمک از نزدیکی کوه‌های بالخان استفاده می‌شود. برای نمک‌سود کردن استروژن و خاویار تقاضای زیادی برای سنگ نمک وجود دارد. این کالا به سواحل ترکمن‌نشین و مازندران حمل می‌شود. اغورجلی‌ها از فروش پر قو نیز سودی چشمگیر دارند. دهانه رود اترک پناهگاه مطلوب این پرندگان است.

قایق‌های طایفه اغورجلی در بازگشت از مازندران محموله‌های برنج، چوب و میوه را برای مصرف یموت‌ها حمل می‌کنند که برای این احتیاجات زندگی تقریباً کاملاً وابسته به ایران هستند. خلاصه آن که حسن قلی شهری ترکمن [نشین] است؛ بازاری دارد که در آن همه

کالاهای تجاری مورد نیاز این مردم را می‌توان به دست آورد. قصد من این بود که در اجرای دستورالعمل جنابعالی مبنی بر بررسی شخصی از قابلیت رود اترک برای کشتیرانی آگاه شوم، اما در آن محل که طایفه کرک حرام خیمه زده بود، خود را در شرایطی یافتیم که عبور از پشته‌ای را که در مصب اترک است، محتاطانه ندانستم، زیرا برای عبور از آن پشته [برای ورود به آن رود] مجبور بودم که این کار را با قایقی باریک تنها با سه یا چهار سرنشین انجام دهم. با وجود این به وسیله ترکمن‌ها مطلع شدم که حجم آب رود اترک کمتر از رود گرگان است و سرعت جریان آن مانع از کشتیرانی قایق‌های ترکمن در آن است. به هر حال تأکید می‌کنم که این اطلاع تنها به اعتبار سخن ترکمن‌ها است. برای قضاوت بر اساس ظاهر این سرزمین، تا جایی که چشمانم می‌دید، حدس می‌زنم که سرعت جریان آب اترک تقریباً مشابه رود گرگان بود. با وجود این از ظاهر ساحل باید قضاوت کنم که پهنای پشته در دهانه اترک و عمق کم‌آب روی آن ثابت می‌کند که مانعی تقریباً دشوار در راه کشتیرانی به وسیله قایق‌های دریانورد است.

پس از ارائه این شرح مختصر از ترکمن‌ها و ویژگی‌های اصلی ایالت استرآباد، حال نتیجه ملاحظات خود را درباره شرایط سیاسی کنونی این ایالت معروض می‌دارم. جنابعالی پیش از این از لشکرکشی مدتی قبل شاه‌رخ‌خان حاکم استرآباد علیه گوکلان‌ها و شکست کامل و زندانی شدنش به مدت ۴۲ روز به وسیله این ترکمن‌ها آگاه شده‌اید. از این رو ضرورتی ندارد که ر موضوع مذکور وارد جزئیات شوم. به من گفته شده است که شاه‌رخ‌خان حتی پیش از این لشکرکشی نیز در میان مردمی که بر ایشان حکم می‌راند، نامحبوب شده بود. زیرا باور عمومی این بود که او از سوی وزیرمختار روسیه در تهران حمایت می‌شد و به رغم رفتار مبهم کمودور روس در آشوراده، روابطش با او ماهیتی بسیار دوستانه داشت، حال آن که سوءظن مردم نسبت به کمودور از پیش برانگیخته شده بود. با وجود این، واهمه مردم مانع از ابراز خیلی آشکار احساساتشان بود، زیرا در آن زمان شاه‌رخ‌خان قدرت داشت. اما شاه‌رخ‌خان در بازگشت از عملیات نظامی ناموفق خود بدون پول و با نفوذ کاهش یافته در دربار، معلوم شد که مردم خود را کاملاً از سلطه او بیرون کشیده بودند و آشکارا او را به خدمت به قدرتی بیگانه متهم می‌کردند. چنین به نظر می‌رسد که در این شرایط، شاه‌رخ‌خان از طریق نفوذ وزیرمختار روسیه به تقویت خود در دربار پرداخت. وی برای غلبه بر نفرت مفرط اهالی نسبت به سکونت نماینده کنسولی روسیه، خواه در مقامی سیاسی یا بازرگانی، در استرآباد در توان خود همه‌گونه کمک را به او کرد تا خود را در آن سامان مورد توجه قرار دهد. همچنین گفته می‌شود که شاه‌رخ‌خان از کمودور روس مبالغی پول وام گرفت تا بتواند با پرداخت رشوه، نفوذ طرفدارانی در پایتخت را برای خود به دست آورد. به نظر می‌رسد که نماینده کنسولی روسیه نیز به سود حاکم تلاش‌های متقابلی

به عمل می‌آورد، اما کوشش‌های ایشان برخلاف انتظار تأثیر معکوس داشت. علما، بزرگ‌مالکان و به طور کلی اهالی از همه سو به وسیله خطر محاصره شدند و همان‌گونه که جنابعالی آگاه هستید، ترس خود را مؤکداً به شاه، صدراعظم و علمای بانفوذ در تهران نوشتند.

در زمان ورود به استرآباد وضع امور بدین قرار بود: اختلال کامل در حکومت در شهر و ایالت در اوج بود. حاکم هیچ‌گاه جرأت ترک محل اقامت خود را نداشت و هیچ‌یک از رؤسای شهر به دیدنش نمی‌رفت. همه خدم و حشم او را انگشت‌شماری افراد بی‌چیز از طایفه قاجار تشکیل می‌دادند. گفته می‌شود که مصاحب اصلی شاه‌رخ‌خان، نماینده کنسولی روسیه بود که در یکی از بناهای محل سکونت حاکم سکونت داشت. این نماینده نه تنها با شاه‌رخ‌خان در تماس مکرر روزانه بود بلکه گفته می‌شد که حاکم برای مایحتاج روزمره خود نیز وابسته به کرم او شده بود. اگر چه شاه‌رخ‌خان مورد ملامت دربار و منفور کسانی بود که او را برای حکومت استرآباد فرستاده بودند، نماینده کنسولی روسیه در سراسر ایالت، با انتشار اخبار ورود قریب‌الوقوع خلعت برای حاکم و رسیدن فرمان اعطای مجدد حکومت کامل و مطلق استرآباد به او، هیچ‌گاه از همه حمایتی که می‌توانست از او به عمل آورد، دست نکشید. به هر حال جعلی بودن این شایعات مکرر به اثبات رسید و تنها به افزایش احساس ضدیت با خالق این شایعات و تحقیر هدف آنها خدمت کرد. در واقع در چنین شرایطی مسیو گوسک^{۱۲} [از سوی دولت روسیه] به استرآباد اعزام شده بود. جای تعجب نیست که اگر هیچ دلیل دیگری هم وجود نمی‌داشت، سوءظن مردم ایالت برانگیخته شود و احساس نارضایتی‌شان از سکونت او در استرآباد چنین اوجی بگیرد. در ورودش به استرآباد به وسیله وزیرمختار اخیر روسیه اعلام شده بود که اقامت مسیو گوسک در آن محل تنها برای دو یا سه ماه خواهد بود، و هدفش از این بازدید فقط به ترتیب دادن امور ورود مال‌التجاره به گز، بندر استرآباد، ارتباط داشت. فرمان صادره از سوی دولت ایران برای مسیو گوسک نیز تأکید می‌کند که اقامتش در استرآباد، تنها برای چند ماه خواهد بود. با وجود این، در بدو ورودش فوراً معلوم شد که خدم و حشم او به گونه‌ای بود که برای همراهی در اقامتی کوتاه تناسب نداشت. دیگر آن که او با عدم موافقت با سکونت در خانه آبرومندی که برایش مهیا شده بود، عملاً بیشترین فشار را برای خرید یک قطعه زمین می‌آورد تا در آنجا مکانی برای اقامت خود بنا کند. اهالی همچنین از این موضوع غفلت نداشتند که هدف این نماینده در آمدن به استرآباد برای ترتیب امور مربوط به ورود مال‌التجاره به گز بود. [از این رو] انتظار داشتند که کشتی‌های تجاری پیش از پایان مدت مقرر برای سفر او به گز وارد شوند، اما آنها پس از خاتمه این مدت رسیدند. دیگر آن که مردم استرآباد از حق روسیه بر اساس عهدنامه [ترکمنچای] برای استقرار نمایندگان کنسولی خویش در هر بندر ایرانی که مقتضای سرپرستی

روابط تجاری‌اش باشد، کاملاً آگاهی داشتند، اما از مشاهده تن دادن دولتی چون روسیه که به رغم نفوذ فراوان در ایران و داشتن حق غیرقابل منازعه مذکور، به چنین رفتار ناشایستی که حيله‌ای آشکار بود، [دست می‌زد] رضایت نداشتند. افزون آن که مردم از این فکر بیشتر متأثر می‌شدند که نیت روسیه در اعزام مسیو گوسک به استرآباد نه پیشبرد منافع تجاری، بلکه در مرحله اول تحصیل نفوذ سیاسی در ایالت بود تا راه اشغال آن در صورت فراهم آمدن فرصت هموار شده باشد. در این شرایط، رؤسای مردم استرآباد به امید رهایی از حضور نماینده کنسولی روسیه در میان خود، تصمیم گرفته بودند که از اتباع آن دولت کاملاً کناره‌گیری کرده و تا حد امکان همه ارتباطات میان بومیان ایالت و نماینده کنسولی را قطع کنند. ایشان با عمل به این اصل، پیش از ورود من، برای مدتی قابل ملاحظه از ملاقات مسیو گوسک و افراد مربوط به او خودداری کرده بودند.

به هر روی با رسیدن من به استرآباد، همه رؤسای مردم شهر، شیخ‌الاسلام و بزرگ مالکانی که در آن زمان در آنجا بودند، با تبلیغات بسیار به ملاقاتم آمدند. البته به خوبی آگاه بودم که این توجهات و رعایت آشکار آداب که از سوی همگان می‌دیدم نه با هدف تعارف و احترام به شخص من، بلکه بیشتر با این قصد بود که نفرت شدید نسبت به استقرار نماینده‌ای کنسولی از سوی روسیه در شهرشان، واهمه از نیت دولت روسیه نسبت به کشورشان و اعتماد ایشان به دولت علیاحضرت ملکه بریتانیا را نشان دهند. همچنین این باور را در میان مردم رایج یافته که بازدیدم از ایالت به تحقیق درباره مسیو نیورد^{۱۳} محدود نمی‌شد، بلکه به اقدامات روسیه در آن سامان و علاقه‌مندی دولت ایران به آشنا کردن دولت بریتانیا با ماهیت اقدامات روسیه از طریق یکی از مأموران خود آن دولت مربوط بود. در اینجا ضرورت دارد که مؤکداً اطمینان دهم که به پیروی از فحوای دستورالعمل حضرت‌عالی، این باورهای عمومی از اینجانب ناشی نمی‌شد و حاصل تفکر و اطلاعات خود مردم از تهران بود. همه کسانی که به ملاقاتم آمدند، مصرانه درخواست می‌کردند که توجه خود را به اقدامات روسیه در ایالت معطوف کنم. فارغ از این که دستوری برای این کار داشته باشم، و نتیجه آنها را به جنابعالی گزارش دهم. گویی خود را امید بسیار داده بودند که شاید قادر باشید راهی برای راحت کردن ایشان از حضور نماینده کنسولی روسیه ببیندیشید و یا آن که اقداماتی را برای خنثی کردن نفوذ نامحدودی که روسیه حاصل می‌کند، به عمل آورید؛ زیرا بیم آن داشتند که نه تنها اقدامات خودشان ناکافی از آب درآید، بلکه تلاش‌های انفرادی دولت علیاحضرت شاه ایران را هم که به باور ایشان به اندازه خود اهالی خواهان متقاعد کردن روسیه به خروج نماینده کنسولی‌اش بود، در نهایت برای جلوگیری از استقرار تفوق روسیه در ایالت کفایت نکند.

افزون بر این، چند تن از متنفذین خواست مشتاقانه خود را بیان کردند مبنی بر آن که در صورت معلوم شدن عدم امکان وادار کردن دولت روسیه به خروج نماینده کنسولی خود، دولت بریتانیا نیز کارگزاری را برای اقامت در ایالت بفرستد، زیرا سکونتش در آنجا به هر حال می‌تواند به عنوان یک مانع صلح‌آمیز در جلوگیری از اعمال خیلی افراطی مأموران روس عمل کند. ایشان صراحتاً اطمینان دادند که به رغم عدم تمایل به رؤیت مأموران هیچ دولت اروپایی با سمتی رسمی در میان خود، اگر قرار باشد که نماینده‌ای کنسولی از سوی روسیه به استرآباد گمارده شود، ایشان هم به ورود نماینده‌ای از جانب انگلیس با خشنودی خواهند نگرست، زیرا اگر او نتواند همه مداخلات طاقت‌فرسای روسها را خنثی کند، این امتیاز را دارد که با حضورش در استرآباد رفتار روسها برای دولت بریتانیا معلوم خواهد شد و در تهران به عرض حال‌های ایشان قدرت و اعتبار خواهد داد.

چند روز بعد از ورودم به استرآباد، ملک‌محمدحسین حسین‌آبادی، یکی از قدرتمندترین خوانین ایالت، با تعدادی از اتباعش با این قصد آشکار به شهر آمد که با توسل به زور شاه‌رخ‌خان را از ایالت اخراج کند. پس از اطلاع از این شرایط از یکی از بانفوذترین افراد شهر درخواست کردم که به ملاقاتم بیاید. با ابراز نظر شخصی خود مبنی بر مخالفت جدی با اجرای این قصد غیرعقلانه، از او تقاضا کردم که همه نفوذ خود را برای انصراف ملک‌محمدحسین و دیگران از ادامه چنین طرحی به کار گیرد. از همین لحن در گفتگو با شیخ‌الاسلام و دیگر معتبران شهر که به دیدنم آمده بودند نیز استفاده کردم. این تدبیر مقبول واقع شد. ملک‌محمدحسین برای آن که به حضور خود در شهر جلوه‌ی کاری دهد، تظاهر کرد که با هدف اعزام افرادش برای حمله به ترکمن‌ها به استرآباد آمده بود. آنها پس از طی مسافتی کوتاه در صحرا، بدون تهاجمی به هیچ‌یک از منزلگاه‌های ترکمن‌ها مراجعت کردند و ملک‌محمدحسین با آنها به املاک خود بازگشت. یکی از شخصیت‌های عمده که به این ماجرا مربوط شده بود، چندی بعد از من برای توصیه‌ای که کرده بودم، تشکر کرد و اطمینان داد که اگر به سبب شیوه قاطعانه‌ام در ابراز عقیده راجع به موضوع اخراج حاکم نبود، طرح مذکور به اجرا گذاشته می‌شد. به هر حال در اختیار راهی که تعقیب می‌کردم، دچار تردید نشدم هر چند که در انجام آن از تجاوز از دستورالعمل خود آگاهی داشتم؛ اما عالیجناب! هنگامی که ملک‌محمدحسین نمی‌توانست بدون توسل به خشونت طرح خود را به اجرا گذارد، شاه‌رخ‌خان با اطرافیانش آماده مقاومت تا حد امکان بودند، و اگر برخوردی واقع می‌شد، ممکن بود که تبعات خیلی جدی به بار آورد، زیرا نماینده کنسولی روسیه و افرادش با حاکم در یک خانه و تقریباً در یک ساختمان سکونت داشتند. از همین روی اطمینان دارم که دخالتم در رویداد مذکور را خطا نخواهید شمرد.

پس از چند روز اقامت در شهر استرآباد به همراه آقاخان با این قصد به اوبه‌ای او در حدود ۱۶ مایلی شهر رفتم تا از آنجا از راه زمینی رهسپار گومش‌تپه و حسن‌قلی شوم. اما در آنجا شورایی با حضور بسیاری از خوانین طایفه جعفریایی که از اوبه‌های مختلف به دیدنم آمده بودند، مصلحت ندانست که از راه زمینی به حسن‌قلی بروم. ظاهراً دلیل شورا برای این تصمیم آن بود که [در سفر زمینی] می‌بایست از ناحیه محل سکونت طایفه کرک حرام عبور می‌کردم که در آغاز این گزارش به آنها اشاره شده است. با وجود این از منابع مختلف دریافتیم که برای این تصمیم دلیل قوی‌تری وجود داشت که به عدم اطلاع ایشان از موافقت کمودور روس در آشوراده با بازدید من از حسن‌قلی مربوط می‌شد. آنان خود بر این باور بودند که وی با سفر من موافقت نخواهد کرد و برای منافعشان کم‌ضررتر آن بود که در سفر دریایی به حسن‌قلی مرا آشکارا همراهی می‌کردند. اگر چه آقاخان آمادگی خود را برای همراهی با من در سفر زمینی اعلام کرده بود، به صلاح خود ندانستم که برخلاف نظر خوانین از آن طریق رهسپار حسن‌قلی شوم. از این روی تصمیم گرفتم که ابتدا از دیگر طوایف یموت و گوکلان دیدن کنم و آنگاه از طریق دریا روانه حسن‌قلی شوم.

در گفتگوهایی که با خوانین مختلف راجع به احساسشان در مورد روسها داشتم، دریافتیم که گرچه به اطاعت از دولت ایران تمایل داشته و خود را حقیقتاً تابع محمدشاه می‌دانستند، اما آشکار بود که ترس ایشان از روسیه و قدرتی که برای ضربه زدن داشت، بیشتر بود و تمایلشان به ایران را خنثی می‌کرد. چند تن از خوانین از گفتن این که اکنون روسها «آقاها»ی ایشان بودند و این که می‌بایست همه دستورات روسها را اجرا کنند، باکی نداشتند. می‌گفتند: می‌دانید که ما ترکمن هستیم، در خدمت هیچ‌کس نیستیم مگر آن که به سودمان باشد یا آن که به سبب قدرت بیشتر [او] مجبور شویم. در گذشته [دولت] ایران ما را در تصرف خود داشت که رهایی ما از آن برای مدتها دشوار بود. ما، قبیله یموت، برای برنج، عمده مواد غذایی، وابسته به استرآباد هستیم؛ اگر دولت ایران از ما ناراضی بود، می‌توانست با جلوگیری از عرضه این غله، ما را مجبور به تأمین رضایت خود کند. اما حال که قدرت اعطای جواز سفر دریایی در دست روسها است، می‌توانیم هر زمان که بخواهیم از ایالت استرآباد و مازندران دیدن کنیم، هیچ فارسی نمی‌تواند در کار ما دخالت کند. اما برعکس، اگر روسها از ما ناراضی باشند و دقیقاً مطابق دستوراتی که می‌دهند، عمل نکنیم، از دادن جواز سفر امتناع می‌شود، و اگر بدون جواز جرئت رفتن به دریا کنیم، قایق‌های ما ضبط و نابود شده، تنبیه می‌شویم. با وجود این، اگر مطابق خواست‌های کمودور عمل کنیم، می‌توانیم به فارس‌ها بخندیم و هر چه بخواهیم با آنها بکنیم. در واقع کمودور به ما می‌گوید که ایرانیان را برده کنیم. گفتیم نمی‌توانستیم باور کنیم که ممکن

باشد که هیچ افسر روسی بتواند چنین زبانی را به کار بگیرد و این که اطمینان داشتم این سخن واقعیت نداشت، زیرا چنین رفتاری با اصول و روش های همه ملل اروپایی مغایر بود و اگر هر افسر در خدمت آنها جرئت می کرد که چنین نظری بدهد و موضوع برای دولتش معلوم شود، فوراً متحمل تنبیهی خواهد شد که مستحق چنین رفتاری است. در پاسخ گفتند: درست است که به زبانی صریح نمی گوید که فارس ها را برده کنید، اما هنگامی که به ما می گوید که اگر در دریا یک نفر را بر بیاورد یا در مورد افرادی که در آن کشتیرانی می کنند، مرتکب دزدی شوید، شما را اشد مجازات خواهیم کرد؛ اما در خشکی هر کار کنید به من ارتباط ندارد و مداخله نخواهم کرد، بگذارید شما و فارسها امور خود را میان خود حل کنید. هنگامی که کمودور این گونه صحبت می کند و در همان زمان جواز سفری می دهد که امنیت ما را در بازدید از ایالات ایرانی تأمین می کند، اگر چه ترکمن هستیم به اندازه کافی هوش داریم که منظورش را از گفتن این که در خشکی می توانیم هر کار بخواهیم انجام دهیم، بفهمیم و مطابق آن عمل کنیم. هر زمان که فرصت دست دهد، می دزدیم و برده می کنیم.

برای تبیین این شیوه استدلال ترکمن ها ضرورت دارد که عمل خوانین ایرانی پیش از اشغال آشوراده به وسیله روسها مورد توجه قرار گیرد. در آن زمان هرگاه فارس ها به وسیله ترکمن ها ربوده می شدند، فوراً افرادی از طایفه آدمربایان که احتمالاً در استرآباد یا مازندران بودند، با هدف مبادله توقیف و زندانی می شدند تا آن که تبادل ترکمن های زندانی با فارس های اسیر به اجرا درآید. در مقابل شرارت های ترکمن ها، این شیوه تا اندازه ای به عنوان یک بازدارنده عمل می کرد. قطع نظر از عمل غیرمعارف قدرتی اروپایی در اختصاص حق صدور جواز سفر به اتباع ایران برای سفر از یک ایالت به ایالتی دیگر در قلمرو ایران، اگر دولت ایران در صورت ربوده شدن هر یک از اتباعش، از دخالت در امور درون خاک خود باز داشته شود، بدیهی است که از تنها ابزارش برای تنبیه و فرونشاندن این قانون شکنی محروم شده است. [از این روی] با دیدن فروش بدون مجازات اتباع اسیرش، خود را در وضعیتی توهین آمیز می یابد. از مطالب فوق معلوم خواهد شد که برخلاف آنچه احتمالاً به نظر افراد ناآشنا با شرایط می رسد، احساس ترکمن ها چندان اشتباه نیست و این وضع عملاً تأثیر فحوای سخن کمودور روس است که از زیر معلوم شده و جنابعالی احتمالاً به آن آگاهی دارید. من متقاعد شده ام که شرح زیر مبالغه آمیز نیست، زیرا از بسیاری منافع آن را شنیدیم و گزارش های متعدد درباره آن در جزئیات با هم مطابقت دارد.

حدود هفت ماه قبل سه روستایی از نوکنده، ملک حمزه خان به وسیله تعدادی ترکمن از اراضی شان در نزدیکی ساحل ربوده شدند. برای آن که از طریق مبادله رهایی این افراد صورت

پذیرد، دو تن از همان روستا دو ترکمن را از همان طایفه‌ای که مرتکب دزدی شده بود، در ساحل توقیف کردند. یکی از دستگیرشدگان از خویشان نزدیک یکی از متهمان به آدم‌ربایی بود. ترکمن‌های آدم‌ربا از کمودور روس جواز سفر داشتند، اما هیچ‌یک از مجوزهای ایشان را حاکم استرآباد صادر نکرده بود. کمودور روس پس از آگاهی از آنچه روی داده بود، به مطالبه و تحصیل آزادی این ترکمنها قانع نشد و هم‌زمان درخواست کرد که ذوالفقارخان، پسر حمزه‌خان، دو دستگیرکننده ترکمنها را که در خدمت او بودند، به کشتی‌اش بفرستد تا بتواند در مورد دستگیری ترکمن‌ها از ایشان بازجویی کند. ذوالفقارخان از بیم آن که در صورت انجام این خواسته، با خدمتکارانش بدرفتاری شود، از فرستادن آنها سر باز زد. اما گماشته کمودور روس که در ساحل سکونت داشت، به ذوالفقارخان اطمینان داد که نباید از این موضوع واهمه داشته باشد؛ در نتیجه دو خدمتکار به کشتی کمودور روس فرستاده شدند. با وجود تضمینی که افسر روس در ساحل داده بود، یکی از این ایرانیان به محض ورود به کشتی، به دستور کمودور به شدت مورد حمله قرار گرفت و به وسیله خدمه کشتی او تازیانه خورد. بدین ترتیب کمودور روس با این اقدام، به شدیدترین و آشکارترین شیوه حقی را اعلام کرد که روسیه برای حمایت از ترکمنها نه تنها در نواحی خود ایشان بلکه در ایالات ایرانی نیز برای خود قائل بود.

هنگامی که برای اولین بار کشتی‌های جنگی روسیه در خلیج استرآباد مستقر شدند، گمان می‌کنم که بین خان‌بابا خان از سوی ایران و کمودور روس توافق شده بود که همه ترکمن‌هایی که از طریق دریا برای نجات راهی بنادر مازندران می‌شوند، موظف هستند که ابتدا از حاکم استرآباد برای خود یک جواز سفر تهیه کنند تا در مرحله دوم به وسیله کمودور در عرشه کشتی‌اش به آن جواز روادید داده شود. پس از این روادید، ترکمن‌ها آزاد بودند که بدون واهمه از مزاحمتی، رهسپار بنادر ایرانی شوند. در بازگشت ترکمن‌ها به سرزمین خود نیز می‌بایست همین شیوه رعایت شود. با وجود این، اجرای بخش اول این توافقنامه متوقف شده است. حال هیچ ترکمنی به هیچ‌وجه لازم نمی‌داند که جواز سفری از مقامات ایرانی تهیه کند؛ چنین می‌پندارد که اگر جواز سفر کمودور را به تنهایی داشته باشد، کاملاً کفایت می‌کند. این حقیقت امر است که نه تنها حاکم استرآباد بلکه ترکمن‌ها خود به من گفته‌اند.

به نظر می‌رسد که روسها تاکنون هیچ ادعایی درباره حق حاکمیت بر طوایف یموت آغاز نکرده‌اند، اما بر اساس شواهد جای تردید اندکی وجود دارد که در خلال سال‌های اخیر مستقیم و غیرمستقیم به انتساب حق تحت‌الحمایگی آنها به خود مبادرت ورزیده‌اند. چنین می‌نماید که برای دستیابی به این مقصود، سیاست ایشان اگر نفی حق حاکمیت ایران بر یموتها نبوده باشد، دست کم تأیید آن نیز نبوده است. برای تحت‌تأثیر قرار دادن افکار خوانین و مشایخ، با طرح

اندیشه استقلال قبیله یموت، با ایشان در آن مقام رفتار کرده‌اند. در توضیح این موضوع می‌توانم دو رویداد را ذکر کنم که یکی ماهیت مستقیم و دیگری غیرمستقیم دارد که من به وسیله خوانین جعفربایی از آنها آگاه شدم. هنگامی که [محمد] شاه درگیر آخرین قشون‌کشی خود علیه هرات بود، کمودور روس با وجود آن که همواره شیلات استروژن در سواحل ترکمن‌نشین مایملک ایران محسوب می‌شد، در سفری دریایی به آن سواحل، خوانین طوایف یموت را وادار به مهر سندی کرد که بر مبنای آن همه این شیلات برای چند سال به روسها واگذار می‌شد. او این کار را با اهداء ۱۰۰ منات به هر یک از خوانین بزرگی که در نزدیکی ساحل سکونت داشتند، و ۳۰ منات به دیگرانی که در طایفه از نفوذ کمتری برخوردار بودند، انجام داد. ظاهراً این توافقنامه برای مدت تصریح شده در سند رعایت گشت، لیکن زمان این قرارداد سپری شده است.

رویداد دیگر موردی با ماهیت مستقیم‌تر است. در زمانی که سلیمان‌خان، حاکم متوفای استرآباد، منصب حکومت را داشت (احتمالاً چهار سال پیش)، کمودور روس سندی رسمی به یکی از زبان‌های اروپایی را با ترجمه فارسی در کنار آن برای خوانین یموت ارسال کرد که به ایشان می‌گفت که در صورت داشتن هر موضوعی برای شکایت، آنها را از جانب خود به دولت روسیه ارجاع دهند تا اصلاح شود. به نظر می‌رسد که سلیمان‌خان خبر این مکتوب را به دست آورد و با وسایلی به اصل آن نیز دست یافت. پیش از آن که از سوی سران یموت به مکتوب پاسخ داده شود، سلیمان‌خان آن را برای وزرای ایران در تهران فرستاد. خان یموتی که سلیمان‌خان آن مکتوب را از او به دست آورده بود، از تبعات کار خود دچار چنان هراسی شد تا یک سال جرأت نزدیک شدن به کمودور را نداشت. او به من گفت که حتی پس از آن مدت هم به وقت رفتن نزد کمودور، از فرط واهمه مصمم شده بود که در صورت اتهام از سوی کمودور مبنی بر مشارکتش در دادن مکتوب به سلیمان‌خان، فوراً خود را به دریا پرتاب کند.

تصور می‌کنم که هیچ نیازی برای ورود به بحث درباره اثبات نادرستی حقوق استقلال این طوایف که ظاهراً به وسیله روسیه آغاز شده، وجود نداشته باشد. اما می‌توانم ذکر کنم که برای یک قرن اخیر خاندان آقاخان که مرا از تهران همراهی کرد، از سوی ترکمنها رئیس طایفه محسوب شده‌اند. در چادر آقاخان این فرصت را داشتم که فرامین اعطایی آغامحمدخان، فتحعلی‌شاه و شاه حاضر، مختصر آن که همه شاهان سلسله سلطنتی کنونی، به اعضای خاندان او را بخوانم.

در میان طایفه جعفربایی یموت دریافتم که احساسات ترس و تبعیت از روسها همه جا شایع بود. این احساسات همان‌گونه که می‌توان انتظار داشت، در میان آنانی که در سواحل

دریای مازندران یا نزدیک آن سکونت دارند، به اوج خود رسیده است. در هیچ جا نتوانستم از احساس دل‌بستگی به روسها ردی پیدا کنم، اما شاید این عاطفه در سیرت ترکمن‌ها جای نداشته باشد.

خان طایفه چمور آتابایی شخصی بانفوذ قابل ملاحظه در میان طایفه است که معمولاً اوبه‌اش در نزدیک‌ترین فاصله به شهر استرآباد قرار دارد. او به من اطلاع داد که بارها از کمودور دعوت‌نامه ملاقات دریافت کرده بود، اما همواره از بیم دادن بهانه به دولت ایران، از دیدار کمودور سر باز زده است، زیرا از حس هوشیاری و مراقبت ایران نسبت به دست‌اندازی روسیه به خوبی آشنا بود. آنگاه گفت: طایفه آتابایی همه ایرانی هستند، زیرا بیشترین قدرت را در ضربه زدن به ما دارد. طایفه جعفربایی به همین دلیل روس هم هست؛ اگر نبود ترس از تنبیه ایران، چرانمی‌بایست که ما هم برویم و خلعت و هدایای مالی از روسها بگیریم. ما همه ترکمن هستیم و در خدمت هر کس که به سودمان باشد. او افزود: با وجود این، همیشه در مورد روسیه یک موضوع وجود دارد که ما را هراسان می‌سازد. مطلع شده‌ایم که هرگاه روسیه سرزمینی را به تصرف خود درآورد، فوراً ساکنانش مجبور می‌شوند که در ارتش روسیه خدمت سربازی کنند. ما هرگز رضایت نخواهیم داد که سرباز هیچ‌کس شویم. اگر دولتی خواهان خدمت ما باشد، در ازای پول آماده اطاعتیم، اما باید به شیوه خود اجازه قتل و غارت و اسیر گرفتن را داشته باشیم. هر گاه به سرباز کردن ما مبادرت شود، شورش می‌کنیم، و اگر مقاومت را بی‌ثمر ببینیم، چادرها را جمع کرده به بیابان شنی فرار می‌کنیم که در آنجا هیچ نیروی منظمی نمی‌تواند به ما برسد.

هنگامی که به سوی شِرق پیش رفتیم، متوجه کاهش نفوذ روسیه شدم که به دوری آن مناطق از دریا مربوط می‌شد. نتوانستم اطلاع حاصل کنم که هیچ کوششی از سوی روسیه برای نفوذ در میان قبیله گوکلان به عمل آمده باشد. به نظر می‌رسد که بارون بده آخرین مسافر روس در آن منطقه بوده است. به من گفته شد که در خلال اقامتش در آنجا، زمان مساعد بود و او تماماً به تهیه شرحی دقیق از جغرافیا و آمار منطقه اشتغال داشت. با وجود این مطلع شدم که روسها ارتباطاتی با جعفرقلی خان، رئیس قدرتمند کرد در بجنورد، برقرار کرده بودند که ماهیت آن تا حدودی اسرارآمیز است. به هر روی، در مورد ماهیت این ارتباط کسی نتوانست اطلاعاتی بیش از موضوع مکاتبه بین این خان و کمودور روسیه در آشوراده و حدس در اختیارم قرار دهد. در وقت اقامت در میان گوکلان‌ها، یک پیشه‌ور فارس آگاهم کرد که او و تعدادی دیگر از اهالی بجنورد برای خریداری اقلامی کوچک از رواندوف^{۱۰}، عامل کمپانی مسکو، به گز رفته بودند. او نه تنها این خریدها را با شرایطی خیلی سودآور کرد، بلکه خود، همراهانش و

روسیه، دریای مازندران و استرآباد...

نیز چارپایانشان را به هزینه رواندوف با غذا و علوفه کافی تدارک کردند. در بازگشت از قبیله گوکلان آگاه شدم که ترکمنی موسوم به دِدک ملا از طایفه بایرام شلی در سفرش به استرآباد و گز حمل نامه‌های جعفرقلی خان بجنوردی به حاکم استرآباد و کمودور روس را بر عهده داشت. در مراجعت به استرآباد از مقامات شهر درباره ماهیت دقیق این مکاتبات تحقیق کردم. ایشان می‌دانستند که دِدک ملا به استرآباد آمده بود و اعتقاد داشتند که هنوز در آنجا بود. به هر حال با سؤال‌های من، کنجکاوی ایشان تحریک شده بود. با تحقیقاتی که به عمل آوردند، معلوم گشت که او برای گفتگو با کمودور روس راهی گز شده بود. آنگاه عزم خود را جزم کردند که در بازگشت او را تحت نظر بگیرند و درباره سفرش تحقیق کنند. اما او در ورود به استرآباد، مخفیانه و با پای پیاده آنجا را ترک کرد و با تهیه اسب در روستایی در حومه شهر، راه خود را به سوی بجنورد ادامه داد.

در نخستین بازدیدم از استرآباد، حاکم وارد موضوع موقعیت روسیه در ایالت نشد. اما پس از بازگشتم از صحرا به آنجا، در ملاقاتی که با من داشت، بعد از مرخص کردن همراهان ایرانی‌اش، خود سر صحبت درباره آن موضوع را باز کرد. شاید این تغییر مثنی نتیجه دریافت اطلاعات جدید از تهران بود، زیرا روز بعد یک چاپار با دستوراتی از دربار وارد شد که او را فوراً به تهران فرامی‌خواند. به هر روی، حاکم به دنبال یک مقدمه، به مطالبی پرداخت که نکات مهم آن را ذکر می‌کنم. او گفت که خود را در وضعیتی می‌بیند که تمشیت آن بسیار دشوار است و در انتخاب راه حل سردرگم شده بود. گفت که دولتش انتظار دارد که در برابر اجحافات روسیه مقاومت کند، اما برای انجام این کار به امکانات و حمایت دولت تهران نیاز داشت، در حالی که دولت کاملاً از این کار خودداری می‌کرد. اگر با جدیت در مقابله با اجحافات روسیه که از ماهیت آنها کاملاً آگاه بود، اقدام می‌کرد، فوراً کمودور روسیه علیه مثنی او شکایات مبالغه‌آمیز و غیرواقع به تهران می‌فرستاد. در آنجا این شکایات از سوی وزرای ایران معتبر شمرده شده و یا تأیید می‌گشتند، در نتیجه او متحمل تبعات می‌شد. از سوی دیگر اگر علیه روسها گامی بر نمی‌داشت، حداقل نتیجه آن مواجهه با ناخشنودی دولت خودش بود. می‌خواست که درباره این موضوع با من صحبت کند و نظر رسمی مرا مفیدترین اقدام گرفته تا از آن پیروی کند.

در پاسخ به این سخنان گفتم که از وزیر [مختار] خود هیچ دستورالعملی درباره موضوعات مربوط به روسیه یا موضع او در قبال آن دولت یا دولت ایران ندارم تا در اختیارش قرار دهم. با توجه به اوضاع، حتی اگر قادر به اجابت خواسته‌اش بودم، در مورد موضوع هیچ نظری ابراز نمی‌کردم. اما از آنجا که به اجحافات روسیه اشاره کرده بود، خوشحال می‌شدم که به عنوان یک

فرد عادی از او که به سبب موقعیتش صحیح‌ترین اطلاعات را داشت، از ماهیت این اجحافات آگاه شوم. در پاسخ مطالب بسیاری راجع به اقدامات روسیه نه تنها برای افزایش نفوذش میان طوایف یموت بلکه برای دور کردن کامل آنها از ایران گفت. در این باره اظهار داشت که اقدامات روسیه از پیش به موفقیت بزرگی نایل آمده بود؛ این کار با القای این فکر به اذهان ترکمن‌ها شروع شده بود که ایشان مردمی مستقل بوده و مجبور به اطاعت از ایران نیستند. ویژگی همه رفتار روسها در این ایالت، زیر پا گذاشتن منافع ایران به آشکارترین وجه و تأیید ترکمنها است. درگز، روسها افزون بر اینکه خود به غیرقانونی‌ترین شکل در امور روستاییان دخالت می‌کنند، با خشنودی آشکار ناظر هر اقدام ظالمانه دولت ایران نسبت به اتباع خود هستند. به نظر می‌رسد که سیاست ایشان به فقر نشانیدن و ناامید کردن ایالت تا بدانجا باشد که در احساس مردم درباره دین و وظایفشان در قبال شاه تأثیر کرده و در نتیجه خود طالب اشغال ایالت به وسیله روسها شوند. در ظاهر برای گسترش منافع بازرگانی خود در استرآباد و گز مستقر شده بودند، اما ماهیت رفتارشان بیانگر قصد واقعی ایشان است. ترکمن‌های ساحل دریا را متقاعد کرده بودند که به حاکم استرآباد به عنوان فردی بی‌اهمیت بنگرند. در گز مستقر شده و بدون مجوز و حتی تقاضای آن از دولت ایران یا مالکین زمین، چند خانه در آنجا بنا کرده بودند. چندین بار درگز به خود حق قضاوت در دعاوی اتباع ایران داده‌اند که این کار برای بیگانگان ممنوع است. بدون داشتن حقی قانونی و با زیر پا گذاشتن کامل خواست و عدالت مقامات قانونی درگز، چند تن از مردم را به اختیار خود به شدت تنبیه بدنی کرده‌اند. در معامله با مأموران گمرک‌خانه هر آن چه خواستند، کردند. کالاهای خود را هر زمان که خواستند تخلیه کردند و پس از آن فهرست محموله تخلیه شده را ارائه دادند، اما هیچ‌کس نمی‌داند که آیا این فهرست با کالای واقعی محموله مطابقت دارد یا نه. ماهیگیران روس بدون پرداخت چیزی به دولت ایران از بابت حق صید، از سواحل استرآباد و ساحل ترکمن‌نشین استفاده می‌کنند؛ در آنجا خود ماهیگیری می‌کنند و از ترکمن‌ها ماهی استروژن می‌خرند. خلاصه آن که دامنه اقدامات غیرموجه روسها تا بدانجا گسترده بود که حاکم خوشحال می‌شد که بدون هیچ شرطی ایالت را ترک کند، زیرا در تعقیب هر دو راه پیش گفته چیزی جز نابودی خود نمی‌دید. صحت این اظهارات حاکم در گفتگوهای مختلفی که با شخصیت‌های شهر استرآباد داشتم نیز تأیید می‌شد. از آنجا که در مدت اقامت در اوبه آفاخان از تمایل آشکار و رایج در اذهان خوانین جعفربایی برای اطلاع از خواست‌ها و نظرات کمودور روس و نیز ترس ایشان از مخالفتش با بازدید من از آشوراده و حسن‌قلی آگاه شده بودم، فکر کردم که برای مقابله با مشکلات پدیدآمده مصلحت آن است که برای خود دقایقی را از یکی از ایستگاه‌های شیلات که از

لنگرگاه کشتی‌های روس دور باشد، تهیه کنم. بدین منظور از سرحد سرزمین قبیله گوکلان، آقاخان را با این دستورالعمل به او به‌اش روانه کردم که از آنجا شخصی را برای کرایه یک قایق به گومش تپه بفرستد. این شخص می‌بایست با قایق استیجاری در محلی موسوم به سنگر، در دهانه رود قره‌سو، منتظر ورودم باشد.

در بازگشت از صحرا، اقامتم در شهر استرآباد دو روز بیش از مدت پیش‌بینی شده به طول انجامید. در ورود به محل تعیین شده دریافتیم که قایق استیجاری من که حامل نه تن از خوانین جعفریایی بود، به سبب پیدا نکردنم در محل، عازم شناور کمودور شده بود. هنگامی که به کشتی کمودور رسیدند، او برای نشان دادن نارضایتی شدید خود از قصد خوانین برای همراهی با من، از ملاقات ایشان امتناع کرده و دستور داده بود که به همان جایی مراجعت کنند که سوار قایق شده بودند. خوانین نیز در نهایت شرمندگی این کار را کردند. با توجه به این وضعیت، آقاخان را که مجدداً به من ملحق شده بود، برای اجاره قایقی دیگر به خواجه‌نفس فرستادم که دیگر ایستگاه شیلات ترکمن‌ها و در دهانه جنوبی رود گرگان بود. وی این کار را با سختی بسیار انجام داد، زیرا خبر عدم پذیرش خوانین از سوی کمودور و مخالفت شدیدش با بازدید من از سواحل ترکمن‌نشین شایع شده بود. آقاخان همچنین موفق شد که خوانین جعفریایی را مجدداً ترغیب کند که برای همراهی با من سوار قایق شوند، زیرا رفتن من و خود او به تنهایی به حسن‌قلی را محتاطانه نمی‌دانست.

هنگامی که بر قایق نشستیم از قایقران‌ها که به جانب لنگرگاه روسها درگز می‌رانند، خواستیم که مسیر را به سوی حسن‌قلی تغییر دهند. خوانین درباره این تغییر مسیر به مشورت پرداختند و از من درخواست کردند که ابتدا رهسپار گز شویم و پس از دیدار کمودور که کشتی‌اش در آنجا لنگر انداخته بود، عازم حسن‌قلی گردیم. به ایشان یادآور شدم که باد موافق به جانب حسن‌قلی می‌وزید و رفتن به گز می‌توانست موجب چند روز توقف ناخواسته ما در آنجا شود. افزون آن که گز از مسیر مستقیم ما خیلی دور بود. برای مدتی طولانی نتوانستم از ایشان پاسخی جز این که به نفع من است که ابتدا به آنجا بروم، دریافت کنم. در جواب گفتم که خود بهترین داور در مورد آنچه به نفعم باشد، هستم؛ اما اگر از خود دلایلی برای عدم اجرای خواسته‌ام دارند، بگویند. آنگاه گفتند که لازم بود از کمودور جواز سفر گرفته شود. در اعتراض به این سخن پاسخ دادم که تهیه جواز سفر تنها برای قایق‌های ترکمنی که راهی سواحل استرآباد و مازندران می‌شدند، ضرورت دارد و ما در آن زمان از یک بندر ترکمن به بندر ترکمن دیگری می‌رفتیم. آنها این موضوع را تأیید کردند. چون مدام به اظهارات اولیه خود مبنی بر نفع من در رفتن به گز بازمی‌گشتند، برای خاتمه موضوع و جلوگیری از امتناع

احتمالی این خوانین از همراهی با من، پس از تکرار سخنان سابق خود گفتم: «اگر بگوئید که بدون خدمتگزاری به کمودور جرأت رفتن به حسن‌قلی را ندارید و سبب همراهیتان با من نیز همین است، آنگاه به خواست شما ابتدا به گز خواهم رفت.» همه ایشان جز آقاخان پذیرفتند که دلیل واقعی‌شان همین بود و این که تا زمانی که در آنجا حاضر هستم از نتایج زیان‌بار این کار خود واهمه ندارند، اما پس از رفتنم، کمودور روس قدرت آن را داشت که با امتناع از صدور جواز سفر، لطمه شدیدی را به ایشان وارد آورد. این خوانین همچنین باور داشتند که او این قدرت را اعمال خواهد کرد. با شنیدن این اظهارات گفتم از آنجا که صراحتاً ترس خود را ابراز کرده‌اند، من با وجود داشتن فرمانی از شاه که اجازه می‌داد بدون هیچ محدودیتی به هر بخش از سواحل ترکمن‌نشین بروم، به سبب سخنان ایشان ابتدا به گز می‌روم. ناگهان آقاخان با صدای بلند با اجبار من به رفتن به جایی که مایل نبودم، مخالفت و التماس کرد که سکان قایق را خود در دست گرفته و آن را به هر جا که می‌خواهم هدایت کنم. چون سبب اصلی مخالفتم با درخواست خوانین صرفاً کشف مقدار نفوذ روسیه و نیز هراس موجود از آن دولت در میان ایشان بود، دستور دادم به سوی گز پارو بزنند.

در شب، هنگامی که به کشتی کمودور رسیدیم، وی مرا مؤدبانه پذیرفت، اما عمداً به آقاخان که رئیس همه طایفه جعفربایی بود، به سردی خوش آمد گفت. در اینجا اجازه می‌خواهم که اشاره کنم که به دستور شاه، آقاخان درآمد تجارت نفت طایفه اغورجلی در حسن‌قلی را در تیول خود دارد. وی چندی پیش به سبب ناخشنودی از عاملی که برای تحصیل گمرکات در حسن‌قلی گمارده بود، کس دیگری را به جای او منصوب کرد. گمان می‌کنم کمودور که از آقاخان جبران خسارت کالاهایی را مطالبه می‌کرد که یکی از هم‌طایفه‌ای‌های او در دریا به سرقت برده بود، از به رسمیت شناختن انتصاب جدید امتناع ورزید و خواستار ابقای عامل سابق در منصب خود شد. به هر حال آقاخان به این خواسته رضایت نداد. عموم ترکمن‌ها بر این باور بودند که سبب اصلی مداخله کمودور در حقوق آقاخان، همراهی‌اش با من بود.

در مدتی که در عرشه کشتی کمودور بودم، تعدادی ترکمن در خدمت او دیدم. اینان برخلاف سنت شرقی‌ها بدون کلاه و طبق دستور کمودور ایستاده بودند. در میان آنها متوجه شخصی با خنجر بزرگ و مرصع در یک غلاف طلایی شدم که هدیه‌ای از جانب امپراتور روسیه بود. ترکمن‌ها به ندرت چنین زینت‌آلاتی دارند. کمودور و افسران‌ش با این شخص با توجهی خاص رفتار می‌کردند. پس از تحقیق دریافتم که او خدر یا آن‌گونه که روسها خطابش می‌کردند، «خان»، پسر قیامت از اهالی حسن‌قلی بود که در حال حاضر در روسیه زندانی یا گروگان است. وی توجهم را جلب کرد، زیرا یک ترکمن در دهانه قره‌سو، با استفاده از فرصت، خصوصی به من

گفته بود که بنا بر اخبار منتشر شده، هدف بازدید من از آن بخش‌ها با آنچه خود گفته بودم تفاوت داشت و می‌بایست از اعتماد به ترکمنی که در کشتی کمودور است، حذر کنم. در شب از فرصت برای گفتگو با خدرخان و دو ترکمن دیگر که بر روی عرشه یافتم، بهره گرفتم. اینان توصیه کردند که سفر با آقاخان به حسن‌قلی را از سر به در کنم، زیرا به گفته ایشان، وی از هرگونه حمایت از من کاملاً ناتوان بود، و تنها کسی که می‌توانست مرا به سلامت به آنجا برساند، خدرخان بود. از خدرخان پرسیدم که فکر می‌کند که چه وقت به حسن‌قلی که محل سکونتش بود، مراجعت خواهد کرد. به من اطلاع داد که به سبب کار داشتن با کمودور تا چهار یا پنج روز دیگر نمی‌تواند به حسن‌قلی برود.

صبح روز بعد عازم گز شدم و شب را در آنجا به سر بردم. درگز شخصی که در صحت گفتارش تردید کمی دارم، مرا از پیشنهادی از سوی خدرخان به یک مقام روس آگاه کرد. اگر چه منبع من نمی‌توانست این مقام را معرفی کند، اما اشارات ضمنی‌اش به گونه‌ای واضح به کمودور دلالت داشت. خدرخان به او پیشنهاد کرده بود که اگر من عازم حسن‌قلی شوم، می‌تواند مرا برآید. در پاسخ به چگونگی انجام این کار، خدرخان گفته بود که مرا اغوا خواهد کرد تا با قایق او رهسپار حسن‌قلی شوم؛ اگر موافقت می‌کردم، دیگر شرح بیشتر جزئیات ضرورتی نداشت. اما در صورت شکست این نقشه، مرا در بدو ورودم به حسن‌قلی، به چادر خود دعوت خواهد کرد و در آنجا نقشه‌ای مشابه آنچه در مورد سفر با قایق کشیده بود، اجرا خواهد کرد. آن شخص گفت که تا زمانی که با آقاخان باشم، در امان هستم، اما اگر کس دیگری پیشنهاد کند که به قایق یا چادر او بروم، پای در هیچ‌یک از آن دو نگذارم.

در این که پیشنهاد مذکور را خدرخان کرده بود، تردید کمی می‌توانم داشته باشم. زیرا صبح روز بعد، به وقت رفتن به کنار دریا برای سوار شدن به قایق، خدرخان را یافتم که پیش از من در آنجا بود. از آنجا که قایق من کوچک و با ۱۶ سرنشین، بار زیادی داشت، خدر به سوی من آمد و گفت: «جداً توصیه می‌کنم که با سفر با آن قایق، مخاطره نکنی، من خود یک بار تنها با دو قایقران سوار آن شدم، تقریباً راه را گم کردیم؛ با ۱۶ سرنشین چه انتظاری داری؟» به فارسی جواب دادم: «پناه بر خدا». مجدداً گفت: «به آن قایق نرو». [آنگاه] هم‌زمان با اشاره به قایقش که بزرگ‌تر و برای دریانوردی مناسب‌تر بود، گفت: «قایق من [شناور] بعدی است». با خنده پاسخ دادم که «امنیت همیشه فقط وابسته به اندازه قایق نیست».

در ورود به گومش تپه موفق شدیم قایقی بزرگ‌تر تهیه کنیم و با آن عازم حسن‌قلی شدیم. گومش تپه باریکه‌ای کوچک از خشکی است که در دریا پیش رفته و در حدود یک مایلی شمال دهانه رود گرگان واقع است. گومش تپه و مسافتی قابل ملاحظه از اطرافش پوشیده از

بقایای ابنیه گذشته است که با آجر ساخته شده بودند، اما ظاهری چندان قدیمی ندارند. گفته می‌شود که در این محل هنوز بقایای یک شاهراه به سوی خرابه‌های جرجان را می‌توان یافت. اوبه ترکمن‌ها در گومش تپه بزرگ است و در فاصله کمی از دریا، در طول دو کناره رود گرگان قرار دارد. در لنگرگاه نزدیک اوبه، حدود ۳۰ قایق بدون کابین در اندازه‌های مختلف به چشم می‌خورد. به نظر می‌رسید که رود گرگان از لحاظ عرض و عمق برای کشتی‌های بخار قابل کشتیرانی باشد، اما از دریا این رود نیز همانند دیگر رودهای سواحل ایران، صعب‌الوصول بوده و عمق آب بر روی پشته دهانه آن یک فوت و نیم یا دو فوت است، ولی هنگامی که کشتی وارد این رود شود، تا خرابه‌های جرجان، یعنی فاصله‌ای حدود ۹۰ مایل، هیچ مانع طبیعی برای کشتیرانی شناورهای کوچک بخار وجود ندارد. من فرصت دیدن این رود را تنها در سه نقطه داشتم که یکی از آنها در فاصله‌ای نه چندان دور از جرجان بود. متقاعد شده‌ام که اظهارات بومیان مبنی بر استعداد رود گرگان برای کشتیرانی صحیح است. چنین می‌نماید که کمودور روس علاقه بسیاری داشت که از من درباره این موضوع اطلاعاتی کسب کند. از ماهیت نقطه‌نظرهایش این گونه نتیجه گرفتم که سؤال‌هایش به کشتیرانی با کشتی بخار در رود گرگان مربوط می‌شد.

از گفتگوهای ترکمن‌ها در گومش تپه احساس می‌شود بر تفوق کامل روسیه تأکید شد، هر چند که موفق نشدم از ایشان شواهد جدیدی به دست آورم. با وجود این، تعصب عمومی ترکمن‌ها علیه اسکان روس‌ها در خاک اصلی، در گومش تپه نیز رواج داشت. مطلع شدم که چند سال پیش روس‌ها تلاشی برای احداث یک مجتمع ماهیگیری در آنجا به عمل آورده بودند، اما به سبب مخالفت شدید ترکمن‌ها، این کار رها شد. در روزی که گومش تپه را ترک کرده بودیم، به وقت طلوع خورشید از سبقت قایق خدرخان که برای افزایش سرعت آن هم‌زمان از بادبان و پارو استفاده می‌کرد، از قایقمان خیلی شگفت‌زده شدم، زیرا پیش‌تر به من گفته بود که کارش با کمودور، او را چهار یا پنج روز معطل می‌کند. [به وقت سبقت گرفتن] همراهانش تهدید کردند که از پیاده شدن ما در حسن‌قلی جلوگیری خواهند کرد. به این سخنان، ترکمن‌های قایق من به طعنه پاسخ دادند که خدر و افرادش می‌توانند هر کاری که خواستند بکنند. اطمینان دارم که جنابعالی این نظر را نخواهید داشت که صرفاً از سر خودنمایی [چنین] بی‌پروا عازم حسن‌قلی شدم. از مجاری مختلف تحقیقاتی در خصوص میزان نفوذ خدر به عمل آورده بودم و اطمینان زیادی داشتم که برآورد روس‌ها در مورد اقتدار او در میان طایفه اغورجلی بیش از اندازه واقعی آن بود. افزون آن که شخصیت آقاخان را دو ماه دیده [و از این روی با حضور او] خود را در امان احساس می‌کردم. هیچ دلیلی برای خیانت آقاخان یا خوانینی که ما را همراهی می‌کردند،

نداشتم. در نظر این مردم میهمان نه فقط آقاخان که میهمان همه طایفه جعفریایی محسوب می‌شدم، تا زمانی که با ایشان بودم می‌توانستم به حسن نیتشان اطمینان کنم. در [مدت اقامتم در] حسن‌قلی در چادر دو تن از رؤسای آنجا غذا می‌خوردیم. همه [افراد] برجسته در چادر آنها گرد می‌آمدند. در میان طایفه اغورجلی نیز به همان اندازه که در جعفریایی احساس می‌شد، تسلیم در برابر کمودور را رایج دیدم، اما تنها واهمه از قدرت کمودور بود که ایشان را مانند دیگر یموتها به اطاعت وادار می‌کرد، زیرا چند سال پیش که روسها در اینجا نیز چون گومش‌تپه با ساختن انبار برای شیلات، جهت استقرار در میان این مردم کوشیدند، ترس اهالی برانگیخته شد و انبارهای ساخته شده را ویران کردند. به نظر می‌رسد که این مردم هم از اجاره دادن حق ماهیگیری در ساحل خود به روسها پشیمان شده بودند و با خاتمه مدت اجاره، مصمم گشتند که از ورود به هر نوع قرارداد جدید خودداری کنند، زیرا پی برده بودند که اگر همان اندازه ماهی که خود صید می‌کنند به خریدار بهتر فروخته شود، سود بیشتری دارد. اگر راجع به صحت آنچه در گز راجع به نیات خدرخان در مورد من اظهار شد ضرورت داشته باشد، می‌توانم این مورد را ذکر کنم که در حسن‌قلی شخصاً از من دعوت کرد که به دیدارش بروم و بر این کار اصرار ورزید. در جواب او پاسخ دادم که اگر خدرخان خواهان ملاقات من است می‌تواند همانند دیگر خوانین به ملاقاتم بیاید و این که به هیچ‌وجه قصد آن ندارم که میهمان‌نوازی او را امتحان کنم.

در حسن‌قلی نتوانستم بفهمم که آیا روسها هیچ استحکامات یا ابنیه‌ای در سواحل شرقی دریای مازندران بنا کرده بودند. اطلاع دارم که آنچه در نقشه‌های این دریا به عنوان دژ کراسنودسک علامت‌گذاری شده، دیگر وجود ندارد. [از شواهد] متقاعد شده‌ام که این دژ می‌بایست تنها بنایی موقت بوده باشد که در عصر پتر کبیر ساخته شده بود.

در بازگشت از حسن‌قلی، خوانین ترکمن به استثنای آقاخان و خان گومش‌تپه، در خوجه‌نفس، در کناره جنوبی رود گرگان، از من جدا شدند. می‌خواستم که از آن محل مستقیماً به آشوراده بروم، اما خان گومش‌تپه که در قایقش بودم، گفت که تصمیم دارد در وهله اول مرا به گز ببرد، زیرا به گفته او، کمودور را در آنجا می‌شد پیدا کرد. از من درخواست کرد که در این خصوص تقاضایش را بپذیرم. همچنین گفت که به سبب علاقه‌مندی واقعی‌اش به خدمت به من، امیدوار بود که من نیز آنچه در توان داشتم برای کمک به او انجام دهم، زیرا اجابت خواسته‌اش مستلزم زحمت اضافی نبود و [از این روی] با او در این مورد بیشتر بحث نکنم. در این مدت یک قایق دیگر ترکمن از کنار ما گذشت و خان مذکور با اطمینانی که [به وسیله آن] از حضور کمودور آشوراده به جای گز حاصل کرد، بحث ما خاتمه یافت. در مسیر مصرانه

از من تقاضا کرد که کمودور را از قصدش برای بردنم به گز به جای آشوراده مطلع کنم، زیرا این کار لطف بزرگی در حق او بود و اگر او را در حضور کمودور به موهن‌ترین واژگان دشنام می‌دادم، آن را هنوز لطف بیشتری از جانب من به خود تلقی می‌کرد. مشتاق آن بودم که تأثیر اجرای نخستین توصیه این خان را به چشم خود ببینم. در گفتگو با کمودور به قصد او برای بردنم به گز اشاره کردم. از همین روی یا هر سبب دیگر، خان مذکور دیگر نمی‌توانست هیچ دلیلی برای عدم رضایت از خوش‌خدمتی به آن افسر روس داشته باشد.

شاید به مشروح جزئیاتی وارد شده باشم که استحقاق آن را ندارند، اما به نظر من آنها شواهدی هستند که بر ماهیت نفوذ روسیه در میان ترکمن‌ها دلالت دارند. فکر می‌کنم که حضرت عالی این درازگویی را زودتر از حذف رویدادهایی خواهید بخشید که می‌توانند شما را قادر سازند که شخصاً درباره واقعیات امور در آن سامان صاحب‌نظر شوید.

اندکی پس از ورودم به عرشه کشتی کمودور، او خود پیشنهاد کرد که از آشوراده بازدید کنم تا با مسیو گوسک، نماینده کنسولی روسیه در استرآباد، از من پذیرایی کنند. ایشان بناهای مختلف احدائی را به من نشان دادند. با پزشک پایگاه دور جزیره قدم زدم. آشوراده در فاصله تقریباً سه مایلی انتهای شبه جزیره میان‌کاله قرار دارد و دهانه غربی خلیج استرآباد را شکل می‌دهد. آشوراده جزیره‌ای کوچک و تنها حدود یک مایل طول و چند صد یارد عرض دارد. خاکش فقیر و شنی است. هیچ گیاه بومی جز علف‌های بلند و زبر ندارد، اما این گیاهی مفید است، زیرا ریشه‌اش که خاصیت چسبندگی دارد، به مقدار زیادی در خاک پخش می‌شود. در فقدان این ریشه‌ها، خاک آشوراده در معرض پراکندگی به وسیله بادهایی است که در برای مازندران فراوان می‌وزد. مرتفع‌ترین نقطه این جزیره تنها چند فوت بالاتر از سطح دریا است. با وجود این بر این گمان هستم که عمق دریا در ساحل آن تدریجاً کاهش می‌یابد. اگر این حدس صحیح باشد، می‌توان نتیجه گرفت که [با گذشت زمان] ابعاد جزیره افزایش خواهد یافت، زیرا بین آن و میان‌کاله عمق آب تا بدانجا اندک است که فاصله بین آنها را جز در مجرای باریک که در اواسط راه وجود دارد، می‌توان پیاده طی کرد. در حال حاضر پانزده بنا از انواع مختلف در آشوراده وجود دارد که در منتهی الیه شمال آن واقع هستند. عمده‌ترین این ابنیه، بیمارستان است که سازه‌های محکم و منظم از جنس چوب دارد. ضمیمه آن، خانه پزشک و ساختمان دیگری است که به نظر می‌رسد مستحکم بنا شده باشد. دیگر ساختمان‌ها عبارتند از آشپزخانه افراد، بنایی دیگر متعلق به بیمارستان، محل سکونت افراد، حمامی بزرگ، یک کارگاه آهنگری، یک انبار طویل دولتی، انبارهای مال‌التجاره و انباری برای ماهی. همه آنها از جنس چوب هستند و از ابنیه روستاهای ساحل مستحکم‌تر به نظر می‌رسند. تلاش زیادی برای درختکاری

روسیه، دریای مازندران و استرآباد...

و دلچسب‌تر کردن جزیره به عمل آمده است. به هر حال چنین می‌نماید که بید تنها درختی باشد که می‌تواند در آنجا به شکل طبیعی رشد کند. در حال حاضر مساحتی چشمگیر از زمین آنجا کربندی شده و زحمت زیادی برای کاشت درختهای پرتقال و لیمو کشیده می‌شود که هر شب با دقت به شکل مصنوعی آبیاری می‌شوند. تا جایی که دریافتیم، برخلاف اظهارات ایرانیان، هیچ بنایی از سنگ یا آجر در آشوراده وجود نداشته و به ظن غالب نیست. در ساحل تنها یک توپ دیدم و در هیچ جا، زاغه مهمات یا قورخانه به چشم نیامد. شش شناور تجاری در آشوراده و گز لنگر انداخته بودند.

شناورهای دولتی شامل دو کشتی جنگی دو دکله، یکی با ۱۴ توپ و دیگری ۸ توپ و یک قایق بزرگ، قادر به حمل توپ‌های کوچک بود. به نظر می‌رسید که در عرشه کشتی کمودور، افزون بر شخص او، تنها دو افسر دیگر، یکی با درجه کاپیتانی و دیگری ناوبانی، خدمت می‌کردند. این فرصت را نداشتم که از کشتی جنگی دیگر بازدید کنم، اما به من گفته شد که در آن نیز تنها دو افسر وجود داشتند. حقوق کمودور ۶۰۰۰ تومان در سال است و به او این اختیار داده شده که سالانه ۵۰۰ تومان برای هدیه به ترکمن‌ها هزینه کند.

۳۹ به هر روی اهمیت آشوراده به سبب اندازه‌اش نیست. جنابعالی خود آگاه هستید که سواحل ایران در دریای مازندران چند بندرگاه طبیعی دارد که یکی از آنها خلیج استرآباد است که به باور من بهترین آنهاست. در آن هر تعداد کشتی می‌تواند در کمال امنیت لنگر بیندازد. در تندبادهایی که در دریای مازندران فراوان می‌وزند، خلیج استرآباد لنگرگاه خوبی است، زیرا بزرگ‌ترین کشتی‌های این دریا، همانند کشتی دکل دار کمودور با ۱۴ توپ، می‌توانند در ۱۰۰ یاردی ساحل آشوراده لنگر اندازند. از امتیازات این جزیره برای تجارت نیز نباید غفلت شود. از لحاظ جغرافیایی مناسب‌ترین موقعیت را برای استقلال ماهیگیران روس دارد، زیرا فاصله‌اش تا سه ایستگاه بزرگ صیادی در سواحل ترکمن‌نشین - خوجه‌نفس، گومش‌تپه و حسن‌قلی - زیاد نیست.

از منظر نظامی، چنین می‌نماید که آشوراده نقطه مهمی باشد. به سبب کوچکی به سهولت می‌توان آن را دارای استحکامات دفاعی کرد. با موقعیت جزیره‌ای آن در دریایی که هیچ کشتی مسلحی [جز بحریه روسیه] اجازه ظهور ندارد، تنها به ساده‌ترین نوع استحکامات نیاز دارد تا غیرقابل نفوذ شود. به عنوان یک پایگاه نظامی از این امتیاز برخوردار است که در جزیره آب تازه تقریباً در سطح خاک قابل تهیه و هوایش از هر نقطه دیگر در ساحل، جز حسن‌قلی، سالمتر است. در حال حاضر اشغال آشوراده از نوع نظامی است. نتوانستم که بفهمم که آیا عملاً برای جلوگیری از بازدید ایرانیان از جزیره از نیروی نظامی استفاده می‌شود. اما دیدگاه

روسیه در این باره تا بدانجا در استرآباد مشهور است که هیچ ایرانی جز تعدادی خرده‌فروش خود را برای دیدن از آن به مخاطره نمی‌اندازد. در چند نوبت، هنگامی که ایرانیان با نفوذ خواستند که به بهانه ملاقات کمودور به آنجا بروند، بدان سبب در مقصود خود ناکام شدند که کمودور ایشان را در خاک اصلی ایران یا عرشه کشتی خود پذیرفت. ترکمن‌ها تنها کسانی هستند که برای رفتن به آنجا تشویق می‌شوند. حتی ترکمن‌ها نیز اگر بر حسب ضرورت بدون همراهی یک روس در جزیره پیاده شوند، نگهبانان به ایشان اجازه نزدیک شدن به ساختمان‌ها را نمی‌دهند. لنگرگاه کشتی‌های روسی در گز در خاک اصلی [ایران] حدود سه چهارم مایل از ساحل فاصله دارد، حتی شناورها با بار سبک نیز مجبور هستند که دور از ساحل لنگر بیندازند، زیرا آب بی‌نهایت کم عمق است و رفت و آمد بین آنها و ساحل به وسیله قایق‌های کوچک با کف مسطح انجام می‌گیرد. فاصله ساحل گز تا آشوراده حدود ۸ مایل است.

در دو ملاقاتی که با کمودور داشتم، محترمانه پذیرفته شدم. از آنجا که در آخرین دیدار، سخنانی بی‌اساس اظهار کرد، رخصت می‌خواهم که با ذکر آنها، زحمت‌افزا شوم. وی به هنگام صرف غذا گفت که به عنوان یک افسر بحریه نمی‌توانست از بیان نظر خود در این باره خودداری کند که در سفر به حسن قلی با قایقی به کوچکی آنچه من در اختیار داشتم، مخاطره زیادی کرده بودم. [دیگر آن که] از بابت عدم پذیرش پیشنهادش برای اعزام کشتی و خدمه خود او برای همراهی با من نیز اظهار تأسف کرد. به گفته او، اگر این کار کافی نبود، خود با کشتی‌اش مرا به آن محل می‌برد. این سخن تا بدانجا باعث شگفتی من گشت که فکر کردم در فهم آن دچار اشتباه شده بودم. از آنجا که کمودور تنها به زبان روسی صحبت می‌کرد، از مسیو گوسک که در آن ملاقات نقش مترجم را داشت، درخواست کردم که سخن او را تکرار کند. او این کار را به زبان فرانسه انجام داد. پاسخ دادم که درباره این اظهارات نمی‌توانم از بیان شگفتی خود اجتناب کنم، زیرا برای نخستین بار بود که آنها را می‌شنیدم؛ اگر چه نمی‌توانستم به خود اجازه دهم که او یا افرادش را به زحمتی زیاد چون همراهی با من تا حسن قلی بیندازم، اما قادر نبودم از اظهار اطلاع از لطف او برای چنین پیشنهادی قصور کرده باشم. کمودور گفت که در نخستین بازدیدم، از کاپیتان خود خواسته بود که آن مطلب را به زبان فرانسه به اطلاع من برساند. اگر چه این گفتگو به زبان روسی و بخشی به زبان فرانسه صورت می‌گرفت، منتظر توضیح کاپیتان شدم؛ او هیچ پاسخی نداد و در گفتگو شرکت نکرد.

اگر چه انباری برای کالاهای تجاری در آشوراده ساخته شده، این تأسیسات تنها به آن محل محدود نیست. در بنای آنها در خاک اصلی نیز همانند آشوراده، بی‌توجهی [روسها] به حقوق ایران به چشم می‌خورد. رواندوف، عامل کمپانی مسکو که پیش‌تر به او اشاره کرده‌ام، بدون

رضایت و حتی تقاضای موافقت از مالک روستای گز یا اجازه وزرای ایران، در آن روستا ساختمانی را برای تحویل گرفتن کالاهای تجاری بنا کرده است. برادر یکی از منشی‌های [محلی] نمایندگی سیاسی روسیه در تهران نیز در آن روستا مالکیت یک خانه و زمین را به دست آورده است. به هر حال مورد اخیر از آن روی اهمیت کمتری دارد که وی تبعه روسیه نبوده و از اتباع ایران است. با وجود این که فرد اخیر ظاهراً منصب مترجمی کمودور را دارد، همانند همه مستخدمین [محلی] روسیه در این کشور، در اموری که می‌تواند به حوزه وظایف شغلی‌اش مربوط شود، به ناحق امتیازات اتباع خارجه را به خود منتسب کرده است. چنین می‌نماید که وی در چند مورد به غیرمنطقی‌ترین وجه در حقوق قانونی مقامات محلی روستا مداخله کرده است. یکی از این موارد را که چند ماه قبل رخ داده، ذکر می‌کنم. [هنگامی که] ضابط گز از یکی از روستاییان، دیون معوقه دیوانی را مطالبه کرد، آن روستایی با اتکا به کسب حمایت از روسهایی که یکی از خویشاوندانش در خدمت ایشان بود، از پرداخت دیون سر باز زد. ضابط برای گرفتن بدهی به چوب و فلک متوسل شد. هنگامی که این خبر به گوش مترجم ایرانی رسید، دنبال آن شخص فرستاد و مختصر آن که بدون هیچ تحقیقی، ضابط را به شدت تنبیه کرد. از این موضوع نه تنها به وسیله خود ضابط، بلکه از افراد متعدد در استرآباد و گز اطلاع حاصل کردم. از آنجا که این مورد، مداخله مستقیم در حقوق قضایی ایران بود، در سراسر ایالت هیجانی قابل ملاحظه به پا کرد.

از جزئیاتی که شرح داده شد، شاید جنابعالی بر این نظر باشید که اشغال آشوراده به وسیله روسها ماهیتی موقت ندارد. موفق شدم که اطلاعاتی از یک منبع اختصاصی به دست آورم که به آن اعتماد زیادی دارم. اطلاعات مذکور نه تنها مؤید این نظر درباره اشغال آشوراده است، بلکه موجب سوءظن قابل ملاحظه نسبت به هدف دولت روسیه می‌شود که برای برقراری مناسبات تجاری با مردم استرآباد به اقدامات تحمیلی مبادرت می‌ورزد. به من اطلاع داده شد که روسیه به اهمیت مالکیت آشوراده به خوبی واقف است، اما قصد جلوگیری از تملک آن را ندارد و این که اگر آشوراده را [به دولت ایران] تسلیم کند، این کار تنها در کمال بی‌رغبتی خواهد بود. همچنین آگاه شدم که چند سال پیش یک کمپانی تجاری از مسکو به ریاست بارون میندورف^{۱۶} مصمم گشت که تجارت روسیه را به آسیای مرکزی گسترش دهد. این کمپانی چند سال قبل رواندوف را به عنوان عامل خود به استرآباد فرستاد و برای افزایش بازرگانی و نفوذ این عامل در میان اهالی ایالت، مبلغ ۲۵۰۰ تومان در اختیار او قرار داد تا برای متنفذترین افراد خرج شود. کمپانی همچنین برای رواندوف مقادیر زیادی مال‌التجاره تدارک دید. او دستور داشت که این کالاها را به قیمت کمتر از ارزش واقعی‌شان در بازار بفروشد. به هر حال چنین به نظر

می‌رسد که رواندوف انتخابی مناسب برای این مأموریت نبود، زیرا همزمان با قدرت گرفتن کمودور در خلیج استرآباد، وی در اجرای دستورالعمل کارفرمایان خود، مبالغی را به شیوه‌ای چنان بی‌سابقه در میان دست‌اندرکاران تجارت پخش و پول زیادی را مسرفانه هزینه کرد که تأثیری عکس نیاتش به بار آورد. فوراً رواندوف یک عامل سرری دولت روسیه شناخته شد و این که در پوشش تجارت، سلطه سیاسی روسیه بر ایالت و نهایتاً گرفتن آن مخفی بود. برای شیوه‌ای که این شخص ظاهراً تاجر منابع مالی خود را هزینه کرد، می‌توان نمونه زیر را نقل کرد. وی در ورود به استرآباد به ملا محمدعلی، مجتهد معروف شهر مبلغ پانصد تومان هدیه داد و درخواست کرد برای بنای یک مسجد خرج شود. این خواسته انجام شد. هنگامی که این عمل سخاوتمندانه علنی گشت، مردم از این که یک تاجر و یک مسیحی مبلغی چنین هنگفت را به چنان هدفی اختصاص داده بود، تا بدان حد در شگفت آمدند که از رواندوف درباره سبب اقدام سخاوتمندانه‌اش شروع به پرسش کردند. او پاسخ داد که در دریا پس از مواجهه با طوفانی سهمگین، نذر کرده بود که در صورت زنده ماندن، آن مبلغ را برای ساختن یک مسجد هزینه کند. بر همه آشکار بود که این پاسخ سخیف برای فریبکاری است. به من گفته شد که تقریباً مقارن منازعه ایران و هرات، رواندوف در شهر اخیر به برخی مناصب گمارده شده بود. از منبع پیش گفته مطلع گشتم که خبرهای منتشره از سوی روسها مبنی بر ارزش زیاد و فزاینده تجارتشان با استرآباد و ایالات شرقی ایران، واقعیت نداشت و صادرات سالانه روسیه از این مجرا از پنج یا شش هزار تومان تجاوز نمی‌کند. بنا بر همین منبع، مسیو گوسک به افرادی که احتمالاً با ایشان تماس گرفتم، تعلیم داده بود که به من بگویند که صادرات روسیه در سال به چند میلیون روبل بالغ می‌شود. وی همچنین به ایشان گفته بود که در میان روس‌های آگاه به اوضاع آسیای مرکزی، این باور شیوع دارد که مستملکات انگلستان در شرق نمی‌تواند در یک حمله مستقیم به تسخیر روسیه درآید؛ لشکرکشی اخیر انگلستان به افغانستان ایشان را به این نکته متقاعد کرده است. با وجود این روسیه هنوز مصمم به افزایش نفوذ خود در قباایل آن منطقه است و این هدف تنها با پیشبرد تجارتش در آسیای مرکزی قابل دستیابی است. مسیو گوسک برای کمک به پیشرفت اهداف دولت متبوعش در جهت خراسان و هرات، از وزیرمختار روسیه در تهران اجازه خواسته بود که عازم مشهد شود، اما [وزیرمختار] هنوز به این تقاضا پاسخی نداده بود. منبع من همچنین گفت که تجارت روسیه با استرآباد چنان اندک بود که به عقیده او استقرار یک کنسول در آن شهر در واقع تحصیل نفوذ سیاسی را هدف داشت نه آن که منافع تجاری ملتزم گماردن چنین شخصی باشد. با وجود محافظه‌کاری بیش از حد او در صحبت در این زمینه، من خود به همان اندازه قادر به قضاوت بودم که آیا قضیه انتصاب

کنسول از سوی روسیه با هدف سیاسی بود. به هر حال، منبع من اخیراً مکتوبی از کنت مدم^{۱۶} به کمودور روسیه را به زبان فرانسه دیده بود که در آن، مطلب زیر آمده بود:

منبع من همچنین گفت که به نظر او درباره شیوه اقدامات مأمورین روس در ایالت استرآباد مطالبی تحریف شده در اختیار امپراتور روسیه گذاشته شده و بسیاری از رویدادها به اعلیحضرت گزارش نشده بود. در مورد گماردن نماینده‌ای در استرآباد نیز گفت که به باور او وزرای دولت روسیه از هر پیشامدی از سوی اتباع ایران که به ایشان بهانه بدهد که به دولت ایران برای پذیرش کنسولی در استرآباد فشار آورد، با رضامندی می‌نگرند. اگر چه این یک واقعیت بود که روسیه این حق را داشت که هرگاه مناسب تشخیص دهد، کنسولی را در استرآباد بگمارد، اما اگر شرایط برای انتصاب این کنسول با توسل به زور و به مناسبت یک آزرده‌گی مساعد باشد، چنین کنسولی در یک روز می‌تواند نفوذی را به دست آورد که تحصیل آن برای کنسولی که ایران بدون فشار با انتصابش موافقت کند، نیازمند یک سال وقت است. به سبب بیم زیادی که از وقوع برخی حوادث با ماهیتی این چنین داشتیم، از هر فرصتی استفاده کردم تا به کسانی که با من تماس می‌گرفتند، این نکته را گوشزد کنم که در هیجانات ناگهانی، بی‌تدبیری در تن دادن به توسل به خشونت، موجب نه تنها لطمه خوردن از ناخشنودی دولت خودشان، بلکه شکست در همان هدفی می‌شود که خواهان دستیابی به آن هستند.

از آنجا که در مدت اقامت در شهر استرآباد این خبر دهان به دهان می‌شد که انباری که رواندوف در گزر در دست ساخت داشت و نیز انباری که پیش‌تر بنا کرده بود، هر دو به وسیله زمان خان، کلانتر ناحیه گز، کاملاً نابود شده بودند، از فرصت برای بازدید آن محل استفاده کردم. با وجود این، خبر مذکور اغراق‌آمیز بود. [درگزر] معلوم شد که رواندوف در واقع یک انبار ساخته بود، اما این انبار تکمیل نشده بود؛ این کار، همان‌گونه که در مورد انبار قبلی هم مصداق داشت، مجوزی از دولت یا تیولدار نداشت. زمین این انبار خالصه و تیول عباس خان، وزیر مازندران، بود. کلانتر این ناحیه از بیم استیضاح دولت خود، از شناسایی حق رواندوف برای تکمیل این انبار بدون ارائه اجازه‌نامهٔ وزرای ایران خودداری و تکمیل آن را ممنوع کرده بود. با وجود این، کلانتر پس از آگاهی از این که روستائیان برای منافی اندک، کار ساخت را همچنان مخفیانه ادامه می‌دادند، مجدداً دستورات اکیدی را درباره ممنوعیت این کار صادر کرد و قصد خود را برای جریمه هر تبعه ایران که بدون جلب موافقت قبلی او به ساخت انبار کمک کند، اعلان کرد. به نظر می‌رسد که این اقدام از سوی رواندوف به عنوان یک بی‌عدالتی بزرگی تلقی شد. گفته می‌شود که این عامل به وزیرمختار روسیه در تهران نوشت که با تنبیه

کلاستر موجبات رضایت او فراهم شود.

ایستگاه‌های صیادی در سواحل ایران در دریای مازندران پرشمار است و اگر در دست ایرانیان نگاهداری و به گونه‌ای مناسب اداره شود، می‌تواند یک منبع قابل توجه به درآمد برای دولت و نیز اتباع ایران باشد. ماهی‌هایی که صید می‌شوند، چهار نوع هستند: اقسام مختلف استروژن باارزشتین است و همه آن به روسیه صادر می‌شود. این ماهی در مذهب مسلمانان شیعه حرام است. فکر می‌کنم که برای دولت ایران شیلات سالانه ۱۲۰۰۰ تومان منافع دارد. با وجود این، اجاره‌داران شیلات سود بزرگی از آن به دست می‌آورند. منفعت آن حدود پنجاه درصد است و هنگامی که در بازار آستاراخان فروخته شود، مجموع سود آن حدود ۲۰۰۰۰ پوند انگلیس است. جدول ایستگاه‌های مختلف صیادی در ساحل ایران با نوع ماهی‌های آنها به قرار زیر است:

ردیف	ایستگاه	ماهی استروژن	ماهی آزاد	ماهی سفید	ماهی سیم
۱	حسن قلی	×	×	×	—
۲	گومش تپه	×	×	×	—
۳	خوجه نفس	×	×	×	—
۴	ملاکیله	×	×	×	×
۵	نوکنده	—	×	×	*
۶	کله وات	×	×	×	×
۷	شاه کیله	×	—	×	×
۸	علی نقی بک	×	×	×	×
۹	فرح آباد	×	×	×	×
۱۰	لاریم	—	×	×	×
۱۱	چپک رود	—	×	×	×
۱۲	مشهد سر	—	×	×	×
۱۳	سرخ رود	—	×	×	×
۱۴	هراز	—	×	×	×
۱۵	اهلم رود	—	×	×	×
۱۶	چالوس	استروژن واقعی	×	×	×
۱۷	مزار	—	×	×	*
۱۸	شیر رود	—	×	×	×
۱۹	پل رود	—	×	×	×
۲۰	رودسر	استروژن واقعی	×	×	×
۲۱	چمنخاله	×	×	×	×

×	×	×	-	سفیدرود	۲۲
×	×	×	-	دکه	۲۳
×	×	×	×	حسن کیاده	۲۴
×	×	×	×	انزلی	۲۵
×	×	×	-	گرگانرود	۲۶
×	×	×	×	آستارا	۲۷

در میان ایستگاه‌ها شیلات سفیدرود با ارزش‌ترین است و احتمالاً [درآمد آن] با مجموع شیلات بقیه ایستگاه‌ها برابر است. آنها را به یک خاندان مسلمان با اصلیتی ایرانی که اکنون تبعه روسیه هستند، اجاره داده‌اند. این خاندان در سفیدرود به تنهایی سالانه حدود ۲۰۰ ماهیگیر را به خدمت می‌گیرند که کمی پیش از آغاز فصل ماهیگیری از نواحی روسیه آورده می‌شوند و در پایان فصل به کشور خود بازمی‌گردند. ایستگاه‌های کوچک‌تر سرخ‌رود، لاریم، فرح‌آباد، چپک رود، علی‌نقی بک در اجاره یکی دیگر از اتباع روسیه است. در ایستگاه‌های حسن‌قلی، گومش‌تپه، خوجه‌نفس و ملاکیله که در سواحل ترکمن‌نشین واقع هستند، ترکمن‌ها و روسها مشترکاً ماهیگیری می‌کنند. روسها لوازم موردنیاز برای صید ماهی را برای ترکمنها تدارک می‌بینند و از ماهی صید شده خاویار تولید می‌شود. هر مقدار ماهی که ترکمنها صید کنند، به روسها فروخته می‌شود. قیمت متوسط هر ماهی خاویار (نه استروژن واقعی که تنها در سفیدرود یافت می‌شود) ۹ شیلینگ است که ۳ شیلینگ آن برای ماهی، ۳ شیلینگ برای تخم ماهی یا خاویار و ۳ شیلینگ برای سریشم آن است. کمیت ماهی صید شده باید قابل ملاحظه باشد، زیرا سالانه سه تا شش کشتی در سواحل ترکمن‌نشین پهلو می‌گیرند و بارها با محموله کامل به روسیه مراجعت می‌کنند. ظرفیت شناورهایی که در آشوراده دیدم، به نظر می‌رسید که حدود ۱۵۰ تن باشد. اگر چه هر سال این مقدار زیاد ماهی در ایستگاه‌های سواحل ترکمن‌نشین گرفته می‌شود، صید بخش بزرگی از این مقدار کار خود روسها است. مطلع شده‌ام که از زمان حضور کشتی‌های جنگی روسیه در خلیج استرآباد، روسها [از بابت صید در سواحل ترکمن‌نشین]، برخلاف سایر ایستگاه‌ها، هیچ مبلغی به دولت ایران پرداخت نکرده و به جای پرداخت پول حق ماهیگیری به دولت ایران، آنجا را اشغال می‌کنند.

در خاتمه گزارش خود درباره وضع سیاسی کنونی روسیه در ایالت استرآباد، شاید بجا باشد ملاحظاتی چند را در مورد وضعیت مالی آن دولت تقدیم کنم که مشروط به موفقیت در اجرای طرح‌هایی است که اهالی استرآباد به روسیه نسبت داده‌اند.

با فرض صحت مشاهداتم، در حال حاضر نفوذ روسیه در سواحل ترکمن‌نشین غلبه دارد و می‌توان به خوبی استنباط کرد که این نفوذ افزایش یافته و تدریجاً به قبایل ترکمنی که دورتر از ساحل سکونت دارند، گسترش خواهد یافت. از آنجا که سازمان بومی ترکمن‌ها یک دموکراسی خالص است، سنت‌های خود ایشان این گسترش نفوذ را تسهیل می‌کند. در میان ایشان برخی از افراد با عنوان «خان» متشخص هستند، اما این مقام بیشتر ظاهری است تا واقعی؛ هر ترکمن اصیل که در میان خود ایشان «ایگ» خوانده می‌شود، در تساوی کامل با خان قرار دارد. به همین دلیل مردم طوایف مختلف یموت به سبب پابندی شدید به پیوند درون قبیله‌ای، در حمله انفرادی به یکدیگر به شدت محتاط هستند. احساسی مشابه بر مناسبات قبایل مختلف با هم نیز حاکم است. در چنین وضعی، بدیهی است که روسیه از طریق تحت فرمان خویش نگاه داشتن پرجمعیت‌ترین، و در نتیجه پرنفوذترین طایفه یموت، یعنی جعفربایی، از پیش درجاتی از نفوذ تحصیل کرده، در میان سایر شاخه‌های یموت نیز درجاتی از نفوذ غیرمستقیم و نه چندان آشکار اما واقعی را به دست آورده است. اگر چه این نفوذ عمدتاً به سبب رعب از قدرتی است که روسیه با موقعیت کنونی خود در ذهن ترکمن‌ها ایجاد کرده، اما آن دولت از به کار گرفتن منابع مالی که در اختیار دارد، برای کار بر روی شخصیت حقیر و طماع ترکمن‌ها غفلت نکرده و نخواهد کرد. بهره‌گیری روسیه از منابع مالی به گونه‌ای است که دولت ایران نمی‌تواند با آن کشور رقابت کند. ایران، حتی در صورت داشتن چنین قدرتی، احتمالاً تمایلی به این کار ندارد. با تداوم حضور نماینده کنسولی روسیه در استرآباد، انتشار نفوذ آن کشور در میان قبایل دورافتاده‌تر با گام‌های سریع‌تری پیش خواهد رفت و به تناسب افزایش نفوذ در صحرا، می‌توان دریافت که قدرت روسیه در بخش فارس‌نشین ایالت هم فزونی خواهد یافت. اگر زمانی این نفوذ در میان یموت‌ها استحکام یابد، آنگاه شاهرود و بسطام را می‌توان خارج از مسیر مستقیم تجارت با مشهد و سرزمین‌های شرق آن یافت. بدین ترتیب موضعی در نزدیکی سرچشمه رود گرگان به عنوان یک مرکز پخش کالا یا مرکز بازرگانی مورد نیاز می‌شود. اگر این محل به شکلی مسالمت‌آمیز [به روسها] اعطا گردد، یک مالکیت عدوانی ارزشمند حاصل شده است. اما بر عکس، اگر قرار باشد ایران از رضایت به این موضوع خودداری کند، خلق بهانه‌ای برای تحمیل این خواسته دشوار نخواهد بود. در پی آن، هر زمان که مجدداً منازعه بین ایران و روسیه رخ دهد، بحریه روسیه در دریای مازندران، شامل ۲۴ شناور که ۶ فروند آنها کشتی بخار است، با کمک تعداد کثیر شناورهای تجاری که در دسترس دارد، می‌تواند در مدت چند روز چنان نیرویی به دشت‌های شرق استرآباد انتقال دهد که نه تنها ایران قادر به مخالفت با پیاده شدن آنها نیست، بلکه برای غلبه بر هر نیرویی که در مقابل اشغال شاهرود و بسطام

مقاومت کند، کافی است. سربازان روسیه با در اختیار داشتن آشوراده به عنوان یک نقطه فشار، همین که دو نقطه شاهرود و بسطام را نیز به اشغال درآوردند و همزمان ایالات شمالی ایران را مورد تهدید قرار دادند، در فاصله دوازده روز راه از سه شهر اصلی سلطنت ایران - یعنی پایتخت، مشهد و تبریز - خواهند بود. افزون بر این، ایالت پهناور خراسان نیز می‌تواند از ایالت عراق [عجم] جدا شود. در صورت وقوع چنین اتفاقی، ایران ناتوان از وارد آوردن حتی یک ضربه، در چنگ دشمن خود خواهد بود. خیلی گزاف نیست اگر گفته شود که چنین نمایش قدرتی از سوی روسیه در شرق، بیشترین هیجان را حتی تا ناحیه سند ایجاد خواهد کرد. اگر ملاحظات فوق خیلی مبتنی بر حدس و گمان به نظر برسند، دلیل‌م برای این گمانه‌زنی جلب توجه به چیزی است که به اعتقاد من این باور رایج و خیلی نادرست در ایران است که مرز استرآباد را یکی از مستحکم‌ترین سرحدات می‌پندارد، در حالی که اگر استدلال من صحیح باشد، مرز مذکور در واقع یکی از ضعیف‌ترین آنهاست. از این موضوع معلوم می‌شود که پیش از آن که نفوذ روسیه فرصت تثبیت در سواحل ترکمن‌نشین را داشته باشد، ایران باید توجه عمیق خود را در حد امکان به قطع ارتباط قبایل ترکمن با آن دولت معطوف کند که ریشه شر است. هر پیشنهادی از اینجانب درباره راه دستیابی به هدف مذکور جسارت است، زیرا در این گزارش جنابعالی را با همه زمینه‌هایی آشنا کرده‌ام که درباره آنها به نظری تخصصی رسیده‌ام؛ با وجود این شاید رخصت داشته باشم که تدبیری را که از بررسی رود قره‌سو به ذهنم خطور کرده، بیان کنم. این رود می‌تواند مرز طبیعی بین ترکمن‌ها و غیرترکمن‌های استرآباد محسوب شود، نه تنها از طریق دریا در دسترس قایق ترکمن‌ها قرار دارد، بلکه برای اسب‌سواران بخش‌های داخلی ترکمن‌صحرا نیز قابل وصول است. به خاطر م خطور کرد که به وسیله دولت ایران یک بازار با استحکامات دفاعی در کناره راست قره‌سو در نزدیکی مصب آن در دریای مازندران و بازاری دیگر در کنار این رود در نقطه‌ای روبروی استرآباد برای فروش برنج و سایر مایحتاج به ترکمن‌ها احداث شود. برای ترکمنی که از صحرا به این بازارها می‌آید، جواز سفر لازم نیست، اما هر ترکمن که به هر بهانه بدون جواز سفر از حاکم یا کلاستر شهر استرآباد در کناره چپ رود قره‌سو یا استرآباد خاص و مازندران یافت شود، به عنوان کسی شناخته شود که با هدفی نادرست به آنجا رفته است، باید به وسیله هر ایرانی توقیف شده و جایزه‌ای معین به دستگیرکنندگان او داده شود. اگر این کار به نحوی شایسته به اجرا درآید، به نظر من با ترکمن‌ها با شدت غیرضروری برخورد نخواهد شد. با توقف لزوم رفتن آنها به آشوراده و نیز غیرضروری شدن جواز سفر برای ورود به رود قره‌سو از طریق دریا، می‌توان تأثیر خوبی را برای خنثی کردن نفوذ روسیه در میان ترکمن‌های ساحل‌نشین ایجاد کرد.

در خلال سفرم از مازندران و گیلان اطلاعات چندانی بیش از آنچه از طریق گزارش آقای آبوت در اختیار جنابعالی است، به دست نیاوردم. در این ایالات کمیت شکر و ابریشم تولیدی تدریجاً افزایش می‌یابد، اما به نظر می‌رسد که کیفیت آنها تقریباً ثابت بوده است. یک تجارتخانه اروپایی در تبریز که عمدتاً به بازرگانی ابریشم گیلان اشتغال دارد، به ارائه یک چرخ ابریشم‌ریسی مبادرت ورزیده که مبتنی بر اصول علمی تری است، اما این دستگاه جدید به رغم تولید ابریشم مرغوب‌تر، از آن روی عمومیت نیافته که ائتلاف ابریشم آن بیش از چرخ‌های سابق است.

جمعیت این دو ایالت که به شکلی بس هولناک از شیوع وبا نابود شده بود، مجدداً به سرعت افزایش می‌یابد و چنین می‌نماید برخی از مردم محلی قصد آن دارند که از طریق افتتاح بازاری برای رازک که در این ایالت به صورت خودرو در طبیعت رشد می‌کند، صادرات محلی را توسعه دهند.

درباره اقدامات کنسول روسیه در رشت اطلاعات چندانی به دست نیاوردم، زیرا اخیراً به این منصب گمارده شده و هنوز فرصتی برای مداخله چشمگیر در امور نداشته است. با وجود این، چنین می‌نماید که به باور عموم طولی نخواهد کشید که بیش از سلف خود در امور مداخله خواهد کرد. این نظر ناشی از آن است که کنسول با تذکر برتری مقامش از کنسول‌های سلف و اینکه آنها منصوب وزیرمختار روسیه در تهران بودند، در حالی که منصب او مرهون انتخاب مستقیم امپراتور است، می‌کوشد همه کسانی را که با وی در تماس بوده‌اند، تحت تأثیر قرار دهد. احساس عموم مردم در استرآباد دشمنی با روسیه، در مازندران تقریباً بی‌تفاوتی و در گیلان تسلیم به آن دولت بود.

پانوشتها

* عضو هیأت علمی دانشگاه تهران.

- ۱- میرزا محمد تقی لسان‌الملک سپهر، ناسخ‌التواریخ، به کوشش ح. قائم‌مقامی، ج ۱، امیرکبیر، تهران، ۱۳۳۷، ص ۲۳۶.
۲- همان، ص ۲۲۳.

- 3- M. A. Kazembeygi, Society, *Politics and Economics in Māzandarān, Iran, 1848-1914*, Routledge Curzon, London, 2003, pp. 44-47.
4- Sir H. Rawlinson, *Russia and Britain in the East, 2nd ed.*, London, 1875, p. 71 (note).
5- K. E. Aboott, *Narrative of a Journey from Tabreez laong the Shores of the Caspian of the Caspian Sea to Tehran, 1843-1844*, FO 60/108.
6- W. A. Holmes, *Sketches on the Shores of the Caspian*, London, 1845.

روسیه، دریای مازندران و استرآباد...

7- T. Thomson to Lieutenant Colonel Sheil, 15 April 1846, enclosure in Sheil to Aberdeen, no. 50, 4 May 1846, FO 60/122.

8- K. E. Abbott, "Report by Consul Abbott of his Journey to the Coast of the Caspian Sea, 1847-1848," in A. Amanat ed., *Cities and Trade: Consul Abbott on the Economy and Society of Iran 1847-1866*, London, 1983.

۹- سپهر، ج ۲، ۱۸۵، ۱۹۰.

10- C. Mackenzie to Doria, 17 Feb. 1859, FO 348/179; cf.

رشتی، میرزاابراهیم، سفرنامه، به کوشش م. گلزاری، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۵.

11- Copperas.

12- Natron.

13- M. Goussek.

14- M. Nyburd.

15- Baron Bodé.

16- Rewandoff.

17- Baron Meyendorff.

18- Kont Medem.

